فرس نامه

فرسنامه

تالیف نظام الدین احمد

۲۲۵۱۷

فرس نامه

۱۸٤

(۲۱۸٤) ثبت جدید

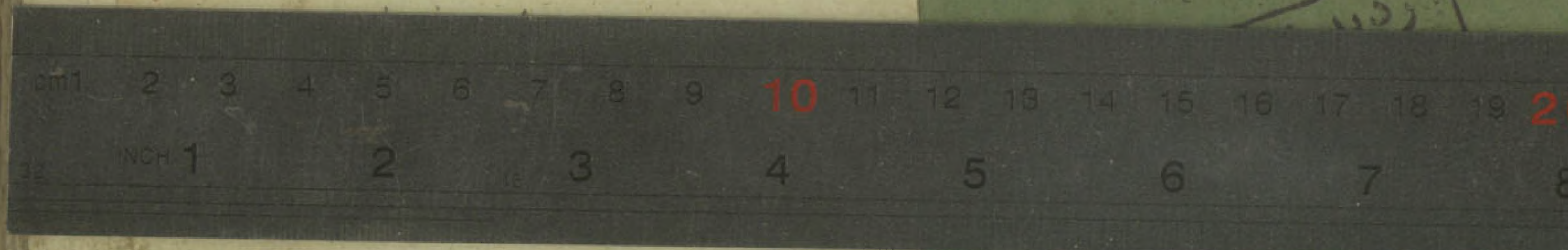
فرسنامه

تألیف نظام الدین احمد

شماره ثبت ۲۲۵۱۷

شماره کتاب ~~۲۳۰۶۲~~

۲۱۸۴





1

بسم الله الرحمن الرحیم

چون کرهٔ نوآموز سراسیمهٔ حیرت باشد تهیهات
سمند باد پای اندیشه را چه یارا که بهم عنان ادهم قلم از قید امکان
جسته مطلق العنان در عرصهٔ وجوب جولان نماید و فارس
جهان پیمای فکرت را که محبوس سلسلهٔ حاجت چگونه اشهب
کاغذ را از سخن چندین بار خفیفی ... فرسوده نکند تا سازند

همان

همان به که عنان یکران عزیمت ازین سو تافته کمیت اشک
گلگون بر صفحهٔ رخسار دوانیده از روی عجز و انکسار بلکه بطریق
مباهات و افتخار پیروی مجلی عرصهٔ فسحای فصاحت مصلای مسجد
اقصای رسالت یکه تاز براق برق سیر سبحان الذی اسری
محرم نهانخانهٔ راز فاوحی الی عبده ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین
سیما قاید الغر المحجلین نموده چنانکه میسر باید ما عرفناک حق معرفتک
از راه اعتراف ... قصور ... سخن تقرارگاه امید
رسید و در امتثال فرمان لازم الاذعان پادشاه دین پناه
خورشید رکاب ظفر انتساب گوهر عرق جبین نثار چهره گوشش
گردد سبحان الله زهی شهریار ملک صورت و معنی که بر همتای

۴ اختر سعادت انتظام مظاهر نموده پرتو تسخیر قلوب و تواطن
می افکند و تخم عدالت بر صفحهٔ زمین فشانده از مزرع سبز آسمان
سنبلهٔ مقصود می‌درود و حلقهٔ تسخیر بعد غرا بگوش جهان کشیده
گردن سرکشان روزگار را بطوق بندگی آمیخته و سجدهٔ
نیاز معبود بی‌نیاز غرهٔ ناصیهٔ همت نموده سر افتخار بعرش برین
می‌رساند قصب السبق از گذشتگان و آیندگان ربوده ابواب
خزاین بر رخسار خواهندگان گشوده و فروغ زهره و مشتری ۵
سعادت جبینش بمحور رسیده و مه رسیده نشان عطارد
و بهرام صولت تیغش نام گیوان کشیده از هیبت گشتش
رنگ از روی روم و فرنگ رفته و از غلغلهٔ طنینش صدای زنگ
گرفته برق تیغش سیاهی جنود هنود زدوده و نهال مجلس از
آب

آب حیات مخالف سیراب گشته همای فلک ۴
فرسای اوج سعادت و اقبال شاهباز بلند پرواز ذروهٔ
جاه و جلال آن فارس مضمار شهریاری شهسوار معرکهٔ تاجداری
فرمان‌فرمای بسیط ربع مسکون عقده‌گشای سپهر بوقلمون
فرخنده نجیب خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیرگیر رزم دلیری
ثابت قدم عزم جهانگیر گردنکش کارخانهٔ عالم قبلهٔ مقصود
طوایف امم بهین نتیجهٔ الایام امهات و آبا بهین مرجع سلا
طین فرمان‌فرمای کوه وقار آسمان رفتار مرکز مدار ثابت و سیار
مرآت چهرهٔ نیر اعظم زبدهٔ ازدواج حور و آدم حلقه‌کش
گوش قیصر و خاقان وارث ملک کسری و سلیمان
خلاصه سلالهٔ سید البشر راهنمای طریقهٔ ائمهٔ اثنی عشر

اختر سعادت انتظام ظواهر موفقه پرتو تسخیر قلوب و توطن
می افکنند و تخم عدالت بر صفحه زمین فشاننده از مزرع سبز آسمان
سنبله مقصود میدرود و حلقه اشتر نعت غم از گوش جان کشیده
گردن سرکشان روزگار را در طوق بندگی مبتلا کنند و سجده
نیاز معبود بی نیاز بر غره ناصیه همت موفقه سر افتخار بعرش برین
میرساند قصب السبق از گذشتگان و آیندگان ربوده زیور
خزاین بر رخسار خواهندگان گشوده و فروغ زهره و مشتری
سعادت جبینش بخور رسیده و مه رسیده نشان عطارد
و بهرام صولت تیغش نام کیوان کشیده از هیبت کینش
رنگ از روی روم و فرنگ رفته و از غلغله طبلش صدای زنگ
گرفته برق تیغش سپاهی جنود هنود زده و نهال مخالفش از
آب

آب حیات مخالف سیراب گشته همای فلک
فرسای اوج سعادت و اقبال شاهباز بلند پرواز ذروه
جاه و جلال فارس مضمار شهرباری شهسوار معرکه تاجداری
فرمان فرمای بسیط ربع مسکون عقده گشای سپهر بوقلمون
فرخنده بخت خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیرگیر رزم دلیری
ثابت قدم عزم جهانگیری کوکب کارخانه عالم قبله مقصود
طوایف امم بهین نتیجه ایام امهات و آبا بهین جمع سلا
طین فرمان فرمای کوه وقار آسمان رفتار مرکز مدار ثابت و سیار
مرآت چهره شیر اعظم زبده ازدواج حوا و آدم حلقه کش
گوش قیصر و خاقان وارث ملک کسری و سلیمان
خلاصه سلاله سید البشر راهنمای طریقه ائمه اثنی عشر

٥ یگانهٔ درگاه سرمدی مقرب بارگاه ایزدی مهبط فتوحات نامتناهی
مصدر آثار ظل الهی سپهر کرم خسرو دین و دولت فروزندهٔ چهرهٔ
ملک و ملت محیط سخا مرکز عدل و دانش بلند اختر مطلع آفرینش
نشانندهٔ تاج خاقان و قیصر برازندهٔ تخت و دیهیم افرازندهٔ چتر
صاحب قرانی شهنشاه ملک ستان شاه عباس تا آنکه عارض جبین صنعتش پیرایهٔ زینت
گشته بهار جهان از رشحش تازه گشته ز اقبال او چشم بدنگر ربادار
ز عدالتش جهانیان جمله مامور باد ار نهال عمر ابد پیوندش که اوایل
سیوم پلهٔ طارم عشرات رسیده و غلغلهٔ کوس جهانگیری
از زبانیهٔ فلکیات گذرانیده با وجود جمعیت اسباب کامرانی از
متابعت بالطبیعت گذشته پیوسته تقید به منهج قویم شرع انور
می نماید و در مقام اختلاف مذاهب قدم از مرتبهٔ تقلید فراتر
گذاشته پیرو برای روشن می نماید و در عموم حقایق و معارف
که معروض ضمیر اقدس گشته بتقریب کاوش تدقیق مشرب
عذب

٦ عذب تحقیق می پرسند و جمیع مسالک و طرق که بنظر اکسیر اثر رسیده
و بوسیلهٔ رخش فلک فرسای همت بلند بپایان می رسانند می رسانند از
آن جمله در بیوتات که خیال از نجدی نوردان اهتزاز کام مجنون وش لیلی
خرام با نعام عساکر منصوره نامزد شده معروض نظر همایون ز سر
می گشت بتقریب تاملی در غرایب صنایع ایزدی که در عموم
حیوانات و در خصوص آن پری پوشان زیبا جلوه مخفی و جلوه ظاهر
نمود فرمان قضا جریان بنام ابجدخوان دبستان فهم و خرد نظام
الدین احمد صادر شد که آنچه در باب نوع گرامی رسیده از آیات
و احادیث و خلاصهٔ اقوال پیشوایان فن و سایر آنچه از روش
نامها و کتب معتبره سنجیدهٔ میزان قبول باشد نثر از رهٔ انتظام
بخشد و آن لآلی گرانبها را بر رشتهٔ تحریر کشیده تحفهٔ محفل
فردوس مشاکل سازد و سواد نامهٔ فرمان معلی مرتبه
دیده رسیده گشته غنچهٔ دل گل گل شکفت و هزاران عقده

از نتایج خاطر گشاده آسمان سجده شتارب طاسنگر گذاری
شد بمعاضدت توفیق الهی و مساعدت توجه پادشاهی
راحله خامه نگارش مقصود گردیده و این رساله شریفه بمضمار
بمضمار دانش موسوم گشت و چون موضوع این از اسباب
و آلات عمده جنگ و جهاد است چنانکه قسمت خود با قسام
خمسه مقرر شد این نسخه نفیسه نیز بر مقدمه و سه مرحله
که بمنزله قلب و جناحین و خاتمه که بجای ساقه است
استعمال یافت امید که پسند خاطر ارفع اعلی گشته
روزگار فرخنده آثارش بظهور دولت حضرت صاحب
الزمان علیه صنوف الصلواة من الملک المنان چون دولت
سعادت جاودانی و سلطنت و شوکت و شادمانی روز
متزاید و متضاعف گردد مقدمه در ذکر آغاز آفرینش اسب
و باعث رام شدن و اول کسی که میان عرب

یافت

یافت شده بضمایر ارباب اولی الالباب پوشیده نماند
که تا رایض حکمت لگام سهولت بگردن صعاب دواب
نیفکندی بقدم مدبیر انسانی این راه دشوار چگونه سپر آمدی و این
بارگران چه سان بمنزل ارسیدی آری هوشیار خردمند بکمال
قدرت و نعمت بی‌پایان میبرد که آدمی زاد ضعیف نهاد را بر حیوانات
توانا تسلط داده و اکثر انواع آنها را از وحشت گاه خود رابی بمعموره
انقیاد کشیده و از فواید ایجاد ایشان بر نوع بنی آدم نیز بی
منت نهاده چنانکه در مقام امتنان میفرماید والخیل وا
لبغال والحمیر لترکبوها و زینة یعنی آفریده ام اسبان و استران
و الاغان را از برای شما که سوار شوید و زینت بوده باشد
و نکته میست که این آیه کریمه دلالت میکند که در روز نامه
علم ازلی که مجال است گنجایش نیست چنین مقرر شده که منا
فع وجود این حیوانات به انسان راجع گردد و چون فایده

9

سواری و زینت ظاهر عمامه است از این جهت مصرح شد و در تفسیر
ثعلبی از سید و سردار کاینات علیه و آله الصلوات روایت شده
که چون حضرت حق سبحانه و تعالی اراده آفرینش اسب نمود به
باد جنوب خطاب فرمود که میخواهم از تو خلقی بیافرینم که از آن
موجب عزت دوستان خود و ذلت دشمنان و زینت بندگان
فرمان بردار کرده‌ام پس باد گفت آفرینش آن نمود حق تعالی
قبضه از آن باد گرفت و از آن قبضه اسبی بیافرید و خطاب
با نسبت کرده و فرمود که تو را عربی آفریدم و خیر و برکت در موی
کاکل تو بستم تا روز قیامت و غنیمتها را مجموع بر پشت تو قرار
دادم و توانگری بود با تو پیوستم از جانب صاحب تو و مهربان کردم
بر تو دل خداوند تو را و چنان گردانیدم تو را که بی بال پرواز
کنی پس تو از جهت طلبیدن هر خیر و گریختن از هر چیز
شایسته خواهی بود و مردان باشند که بر پشت تو ممکن سازم

مردانی

10

مردانی که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند و تهلیل گویند و چون
اسبان تسبیح گویند هر گاه ایشان تسبیح گویند و تهلیل گویند
هر گاه ایشان تهلیل گویند و تکبیر گویند هر گاه ایشان تکبیر
گویند و چون ملائکه صفت اسب را شنیدند و خلقت
او را دیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگانیم که تسبیح
میکنیم تو را و تحمید میکنیم چه چیز مثل این از جهت ما آفریدی
پس خدا تعالی برای ایشان اسبی چند ابلق آفرید
که گردنهای ایشان مثل گردن شتر بود و چون خدا تعالی
اسب را بر زمین فرستاد و قدمهای او بر زمین قرار
گرفت شیهه کشید پس ندا آمد که مبارک باشی
ای چهارپا خوار میکنم بسبب آواز تو کافران را
و شکسته می‌دارم گردنهای ایشان را و می‌ترسانم دلهای
ایشان را و پر میسازم گوشهای ایشان را از ترس
دلهای ایشان را و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سمیع

11 حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که کانت
الخیل وحوشها فی بلاد العرب فصعد ابراهیم علی ابی
قبیس فنادی یا اهلا و اهلا هلم فما بقی فرس الا اعطی بقیاده
وامکن من ناصیته یعنی اسبان وحشی بودند در بلاد عرب و
هیچکس را دست تصرف بر ایشان نبود پس ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه
علیهم السلام بر ابوقبیس که کوهیست در شرقی مکه
معظمه برآمد و آواز داد که آگاه گردید و رام شوید و بیائید پس
نماند اسبی مگر آنکه داد اطاعت خود را و واگذاشت
موی کاکل خود را و مراد ازین عبارت تسلیم و فرمان بر
داریست و این حدیث در کافی نیز مذکور است و اندک
تفاوتی در بعضی الفاظ دارد و از آنجمله بجای ابوقبیس جبل جیاد
آورده اند و آن نیز کوهیست در حوالی مکه مشرفه و در
بعضی از فرس نامها بنظر رسیده که اسبان در دریا
می بودند و تا هفت شرط با ایشان نکردند برون
نیامدند اول آنکه جنب وقت سوار نشوید دوم بار نکنند
سوم

12 سوم خورش بار نگیرند چهارم در جای ناپاکیزه بدارند پنجم نعل بر چهار دست
و پای ایشان نبندند ششم موی یال و دم نبرند هفتم گوش و پیشانی
معیوب و زخم نکنند و در باب اول اسبی که میان عرب یافت شد
در کتاب روضه (?) کافیه چنین مذکور است که طایفه از عربان نزد حضرت
سلیمان آمدند و مسئله چند پرسیدند از امور دینی خود پرسیدند بعد از
آنکه جواب شنیدند و کار ایشان ساخته شد و اراده برگشتن
نمودند بخدمت آنحضرت آمده معروض داشتند که بلاد ما بسیار
دور است و توشه ما کم شده امر فرما که ما را آنقدر توشه بدهند که
بشهر خود رسانیم پس حضرت سلیمان یکی از اسبان ایلچی
خود را بایشان داد و فرمود که این توشه شماست بهر منزل که فرود
آئید یکی از مردم شما بر این اسب سوار گردد و نیزه بدست او دهید و خود
آتش بیفروزید و هیمه جمع نمائید (?) که آن مرد شکار جهت شما می
آورد پس آن قوم بهر منزل که فرود میآمدند بفرموده عمل می نمودند
و چون مکرر تجربه کردند و اعتقاد جازم بقول آن حضرت آوردند

۱۳ وان اسب را زاد الراکب نامیدند یعنی توشهٔ سوار و آن اول
اسبی است که در میان عرب پیدا شده و باقی اسبان عربی از
آن بهم رسیده — در ذکر محامد و خصایل و سایر آنچه
تعلق بشناختن اسب دارد و این مرحله بر سه باب
مشتمل است — در ذکر آیات قرآنی و احادیث که
دلالت بر محاسن اسب میکند قال الله سبحانه واعدوا لهم
ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدو الله وعدوکم
یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه توانید از آلات جنگ
که لشکر بران قوت و توانائی یابد و از اسبان که بترسانید
بسبب آن دشمنان خدا و دشمنان خود را و مراد کفار است
و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم و بترسانید طایفه
دیگر از دشمنان را که شما ایشانرا نمیدانید و خدا میداند و مراد
منافقین است که دشمنی در لباس دوستی میکنند و در بعضی
روایات

۱۴ روایات آنکه شخصی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه شکوه کرد که
بخانه او هیچ اثر از بهر آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود که اسبی
نجیب در خانه خود ببندید بعد از آن این آیه شریفه را تلاوت نمود و
فرمود مراد از کافران که شما نمیدانید و خدا میداند فرقه از جنیان است
پس آنمرد بفرموده عمل نمود و سنگ انداختن برطرف شد
و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم و انتم لا تظلمون و هر
چیز در راه خدا بدهید خواه قیمت اسلحه و خواه نفقه اسب برسد
بشما و ظلم نخواهد شد و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و
سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات در تفسیر آیه الذین
ینفقون اموالهم باللیل والنهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند
ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون یعنی آنانکه میدهند اموال خود را
بشب و روز نهان و آشکارا پس ایشانراست مزد و ثواب نزد
پروردگار ایشان و هیچگونه ترسی نیست ایشانرا و ایشان
اندوهناک نمیشوند چنین وارد شده که نزلت فی النفقة علی
الخیل یعنی این آیه شریفه در باب نفقه دادن باسب

نازل شده و این تفسیر اگرچه بحسب ظاهر منافاة دارد با آنچه شیعیان
و سنیان نیز از آن حضرت روایت کرده‌اند که این آیه در
شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده وقتی
که مالک چهار درهم بود یکی را در روز و یکی را در شب و یکی را مخفی و یکی
را آشکارا تصدق نمود اما رفع منافات چنین کرده‌اند که در
قواعد اصول مقرر شده که هرگاه آیه قرآن یا حدیثی در مقامی وارد
شود هر چه از آن مقوله باشد در آن حکم شریک بود و شکی نیست
که این آیه اولا درباره حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام
وارد شده هرگاه مؤمنی از روی قصد ثواب در شب یا
در روز پنهان و هویدا انفاق مال اسب بدهد در حکم این آیه
شریک خواهد بود و در بعضی از روایات بنظر رسیده که حق
تعالی بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم اسما نمود یعنی حقیقت هر
چیز را بآن فهمانید فرمود از مخلوقات هر چیزی را اختیار کن پس
حضرت آدم اسب را برگزید حق تعالی فرمود اختیار کردی عزت
خود و عزت فرزندان خود را دائم که با تو باشند تا روی
زمین

زمین و در کتاب کافی از ابو بصیر و مجاهد منقول از امام محمد باقر علیه السلام
مروی است که الخیر معقود فی نواصی الخیل الی یوم القیامه یعنی مجموع
انواع خیر و انتفاع در موی کاکل اسب بسته شده تا روز قیامت
از جهت که خیر و برکت و هر چیز بالعرض و نسبت یعنی باعث اجر و ثواب
دنیا و آخرت و بعضی موجب التذاذ و زینت عالم و فرح و خیر
بر وجه مبنوی نه بحسب بالذات که منفعت جدا از آن جسم
باشد مانند خورش و پوشش نسبت با اکل و ملبوس او در
ادراک و احساس نسبت بمدرک و محسوس اینها بالعرض
چون ارباح تجارت بر رأس المال و محصول تولدات نسبت
با اصل و مورث و هر یک از این چهار گونه نسبت هر چه انتفاع
باشد لازم رفتار آن منافعست یا بقای آن نیز نسبت چه آنچه
و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام انتفاعات ثانی از اسب

متمتع می‌شود از جهت آنکه قسم اول وسیلهٔ جهاد و آلهٔ عمدهٔ عبادت است ١٧
بلکه وجهی از زیارات مشاهد مشرفه و برادران مؤمن به آسانی
صورت نمی‌پذیرد و در سایر اقسام عموم الفواید است حاصل می‌شود و
چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظهٔ صورت و جمال
و دفع غم کند و انتقال و تسلط بر دشمنان در معارک و خلاصی از
مخاوف مهالک و مور و حمل بر او و فروختن ساختن و کره و نتاج
گرفتن و از کثرت منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در
کلام عرب شایع و متعارف شده و در قرآن مجید در قصهٔ فوت نماز
حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام باین لفظ مذکور شده
آنجا که میفرماید نعم العبد انه اواب یعنی بنده خوبی بود سلیمان بدرستی
که او رجوع کننده بود بسوی پروردگار خود اذ عرض علیه بالعشی از جهت
که معروض شد بر وی در وقت عصر که هنگام نماز بود و در وصف
الصافنات الجیاد اسبان خوب که در ایستادن خود
ویکپا

و یکپا بر زمین قرار میدادند و از پای دیگر گوشهٔ سم بر زمین میگذاشتند و ١٨
در حدیث آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظهٔ اسبان شد تا وقت
نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فقال انی احببت حب الخیر عن
ذکر ربی حتی توارت بالحجاب پس گفت بدرستیکه من برگزیدم دوستی
خیر را از ذکر پروردگار خود تا آفتاب در حجاب مغرب مخفی شد و مراد
از دوستی خیر محبت اسبانست که بسبب اشتغال به آنها از نماز
غافل شد بعد از آن استدعا از ملائکه نمود و گفت ردوها علی
یعنی باز گردانید آفتاب را بر من فطفق مسحا بالسوق والاعناق
پس شروع کرد در مسح کردن ساقهای آنها و گردنهای آنها و آنحضرت و هم
یاران او که باین تقریب نماز ایشان فوت شده بود و این مسح کردن
بجای وضو ساختن بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق که بصیغهٔ
جمع وارد شده باعتبار آنجماعت است و بنسبت تفسیر این آیه
چنانکه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده

١٩ ممکن است که مراد کلمه در حدیث مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که
اساس ایمانست و بر جمیع عبادات مقدم و چون در جهاد هیچ چیز مانند
اسب باعث توانائی و ایمنی از دشمن نمی‌تواند بود پس همانا کل خیرات
منحصر است در آن و از این جهت در قسمت غنایم پیاده را یک سهم
میدهند و سوار را دو سهم بنابر اختلاف مذاهب فقها درین مسئله
و اگر شخصی دو اسب داشته باشد بجهت هر یک جدا حصه
میگیرد و احتمال دیگر در این مقام آنست که یعنی موصوف است بمیمنت
بیمنت چنانکه از روایات دیگر مستفاد میشود یعنی آنست که در هر
ماده ملتزم نوعی از منفعت باشد پس مجموع خیرات لازم آن خواهد
بود والله اعلم و در کتاب مذکور از آن حضرت منقول است که [illegible]
الرزق مع صاحب الدابة یعنی روزی عالم را اگر ده حصه کنند نه سهم
مخصوص صاحب چارپایان است و نیز از آن حضرت روایت است
که خطاب بیکی از اصحاب فرمود اشتر دابة فانه منفعتها
لک و رزقها علی الله یعنی خریداری کن چهارپائی را بدرستی که
نفع

که نفع آن از برای تو خواهد بود و روزی آن بر خدای تعالی و باز از آن حضرت ٢٠
نقل کرده که من سعادة المؤمن دابة یرکبها فی حوائجه و یقضی علیها
حقوق اخوانه یعنی از جمله سعادتهای مومن آنست که چارپائی داشته
باشد که سوار شود او را در کارهای خود و برآورد بر آن حقوق برادران
ایمانی خود را و مراد آنست در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع که مقرر است
بدیدن ایشان روند و در کتاب کافی و تهذیب از آن حضرت روایت
شده که من اشتری دابة کان له ظهرها و علی الله رزقها
یعنی هر کس خریداری کند چهارپائی را منفعت آن از برای او خواهد بود و روزی
و روزی آن بر خداست و در کافی و تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه از
آن حضرت منقول است که خطاب بشیعیان فرمود اتخذوا الدابة
فانها زین و تقضی علیها الحوائج و رزقها علی الله جل ذکره یعنی بگیرید و مهیا
کنید چهارپا را بدرستی که آن زینت است و کارها بسبب آن ساخته
و روزی آن بر خداست و در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت
امام رضا علیه التحیة والثنا مرویست که من ارتبط فرسا عتیقا محیت
عنه کل یوم ثلث سیئات و کتبت له احدی عشر حسنة

و من ارتبط هجینا محیت عنه فی کل یوم سیئتان و کتب الله له عشر
حسنات و من ارتبط برذونا یرید به جمالا او قضاء حاجة او
رفع عدو محیت عنه کل یوم سیئة واحدة و کتب له ست حسنات
یعنی هرکس بندد اسب را بجهت آنکه پدر و مادر نفس عربی باشد محو
کرده میشود هر روز از نامه اعمال او سه بدی و نوشته میشود بجهت
او یازده خوبی و هرکس که بندد اسبی هجین یعنی آنچه پدر نفس عربی
و مادر نفس یابو باشد محو کرده میشود از و هر روز دو بدی و نوشته
میشود برای او نه خوبی و هرکس که بندد یابوی بجهت یا قضای حاجت
یا دفع دشمن محو میشود هر روز از و یک بدی و نوشته میشود برای او شش
خوبی و این حدیث تتمه دارد که مشتمل است بیان آن بر بعضی
از علامات خوب که در اسب میباشد با بعضی از
احادیث دیگر که مناسبت در جای خود مذکور میشود ان شاء الله
در شناختن سال اسب از دندانها بدانکه اسب نجیب را
از روز پنجم تولد تا روز نهم شروع در برآمدن دندان میشود و شش

شش زیر و شش بالا بر می آید و چهار از آنجمله که در میان واقع است دو از
پائین و دو از بالا که در لغت عرب آنها را ثنایا میگویند و چهار دیگر در جنب چهار دیگر
که براطراف است رباعیات و در سال اول مجموع دندانهای او کوچک و نرم
و سفید میباشد برنگ صدف و در سال دوم مایل بزردی میشود و در
اواسط سال سیوم شروع در افتادن ثنایا کرده و تا آخر همین
سال بجای آنها دندانهای بزرگ برآمده و در سال چهارم همین عمل در رباعیات
افتاده عوض برآمده و در سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندان
های او از ده گانه افتاده عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی برآمده باشد
و تا این مرتبه بسبب کثرت وقوع و تجربه و دلالت علامات معلوم
شده است و اما علامات بعد از این از بعضی کتب این فن چنین مفهوم
شود که چون شش ساله شود سرهای دندانهای سیاه شود و
در سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسلی مبدل گردد و در هشت سالگی
در رباعیات هم آن رنگ شود و در نه سالگی رباعیات و چون ده
ساله شود رنگ زغیبتین از ثنایا متغیر شده کم رنگ شوند و

و در سال یازدهم و سطات چنان شوند و در سال دوازدهم
رباعیات و در سیزدهم همچنان باشد و چون چهارده ساله شود
دو دندان بالا از رباعیات سفید شود و در سال پانزدهم
مجموع رباعیات سفید باشد و در شانزدهم مجموع هفدهم و سطات
و ثنایا از ترتیب رنگ گردیده و هجده سالگی تمام دندانها سفید
باشد و در سال نوزدهم ثنایا میل برنگ خاکستری نماید و در
سال دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند و از بیست و سه سالگی
تا بیست و پنج سالگی بر یک دندانها زیاده شود و باین ترتیب که
اول از ثنایا شروع شود آخر بر رباعیات رسد و سه سال دیگر
کجی و سستی دندانها پدید آید بهمان ترتیب و سه سال دیگر جنبش
و حرکت کنند باز بهمان ترتیب و در سی سالگی مجموع دندانها بیفتد
و از علف خوردن باز ماند و نادر میباشد که اسب باین سن
برسد و در باب این علامات اختلاف بسیار در نسخها بنظر
رسیده و آنچه باعتماد نزدیکتر بود نوشته شد و ظاهرا درین
معنی

معنی اسبها نیز مختلف میباشند و در اکثر این مراتب حکم
جزم نمیتوان نمود و اسب را دندان چند غیر ازین دوازده دندان میباشد
چهار از آنجمله که از رباعیات است مشهور است بنوارج و تمیز را از اسب
گویند و چون احوال آنها مضبوط نیست از آنجهت مذکور نشد و علامت
قوت و کمال اسب در سال دوازدهم است و چون ازین مرتبه بگذرد
شروع در تنزل میکند و چنین مشهور است که اگر اسب را خصی کنند در
هر سال باشد بهمان نسبت تمام مانند و دندانهاش چند از آن متغیر نشود
باب سیوم در ذکر رنگها چهره پردازان حقایق گوناگون چنین تصویر
کرده اند که الوان از دو طرف میباشد یکی سیاهی محض که از آن تیره تر نباشد
دیگر سفیدی بحت که شایبه از رنگی در آن نباشد و میان این
دو طرف رنگها بسیط و مرکب غیر محصور مقصود است که بعضی از آن رنگها در
بعضی لغات مسمی باسمی معین شده از مرتبه نقش و سبزه و
بعضی را چون نامی معلوم نیست هنگام تعبیر بچیزی که شبیه باشد

نسبت بافتی و جوری و برغم این حروف اصلی رنگها در
اسب پنجست سیاه و سرخ و زرد و کبود و خاکستری و سفید و باشد
رنگهای دیگر از تنها یا از ممزوجه یا از بعضها مرکب میشود چنانکه از ملاحظه
تفصیل آن معلوم میشود اما سیاه که عرب آنرا ادهم گویند
آنچه برنگ قیر و کلاغ و مشک باشد خوب میدانند مگر
بعضی را که سرخی در چشم داشته باشد که در آن صورت بوره
و الله زان و سرکش خوار هم بود و آنچه در حوالی سوراخ بینی سرخی
داشته باشد و شکستن بزرگی زنند که عرب آنرا احوی گویند
نیز خوب میدانند و از رنگهای سرخ آنچه مایل بسیاهی یال
و دم او باشد از همه رنگها بهتر است و در گرما و سرما و تحمل
بیشتر و ملس و زنبور و لیکن در سنگلاخ و خشنی و مرض و سختی از
همه صبورتر می باشد و آن چند قسم است بعضی بسیاهی مایل
و بعضی بسرخی و بعضی صاف و بعضی تیره و ضابطه در جمیع اقسام
آنست که هرگاه یال و دم او سیاه باشد آنرا کمیت گویند و
اگر سرخ رنگین یا مایل بسفیدی باشد اشقر و بهترین رنگها اشقر
[illegible]

آنست که یکی از معنی مشتبه باشد و سبیل اشقر مند میباشند آنها
سم و کمر از ان سست میباشد و صبر در گرسنگی و تشنگی ندارد
و آنچه از کمیت و اشقر کم رنگ تر باشد مثل سرخی گل که گلاب از آن بگیرند
اگر هیچ نشانه از رنگی ندارد اشقر باشد خوب است و از رنگهای زرد که
سمند گویند آنچه بزردی تخم مرغ ماند و کفها بقدر درهم از اصل بدن کم رنگ
تر داشته باشد و آنچه برنگ صندلی و زرد بود و سم و یال و دم سیاه
باشد و بر پشت از یال تا دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوب
و آن سمند که سبز و سیاه باشد سبز خنگ و کبود نیز گویند و رنگ آن فی
الحقیقه مرکب از سفیدی و سیاهی است بعضی از تارهای موی آن سیاه
و بعضی سفید است خوب میدانند خصوص بعضی را که کفهای مایل بسرخی
بقدر درهم داشته باشد و کبود خاکستری که هر تار موی آن خاکستر
گون است مرغوب است و این قسم است که از جمله خمسه الوان شمرده شد
و از سیاه سفید که اشهب گویند بعضی داغ و جبینشان و یال و چشمهایشان
و یال و دم آن سیاه باشد بسیار خوب است و مبارک است

۲۷ واگر دست و پا و سم آن سفید باشد ضعیف و سست می باشد
والوان رنگها آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای کوچک مخالف اصل بدن داشته
باشد چندان خوب نمی باشد مدبر یعنی آنچه بجای نقطها کلهای بزرگ باشد
و ملمع یعنی آنچه بجای آن نقطها کلهای بزرگ باشد مثل پلنگ مدبر است
و همچنین ابلق و چنین مشهور است که اسب نجیب عربی ملمع و ابلق نمی باشد
رحمت خلاصه الوان و عربان بجهت یک رنگ از رنگهای مذکور قسم
اثبات کرده اند و هر قسمی را نامی قرار داده اند و چون در خوبی و بدی
چندان فرقی ذکر نکرده اند از جهت مذکور نشد و مؤلف کتاب
اقوال کافیه چنین نقل کرده اند که شیبان عبد العزیز بعد از آنکه با
مروان حمار جنگ و جدال بسیار نمود و از لشکر او کشته شد قرار
بر فرار داد و لشکر مروان از پیاده می رفتند و در اثنای راه بخجش غلام خود
را فرموده به بین از لشکر مروان کسی جدا شده تا نزدیک رسیده
باشد غلام گفت مردی بر اسبی سفید سوار از لشکر پیش افتاده بما
نزدیک شد شیبان متوجه آفتاب شد و غلام را گفت روبرو آفتاب.

۲۸ بران که اسب سفید تاب مقابله آفتاب ندارد و بعد از آن ساعتی
باز غلام را فرمود ملاحظه کن غلام بعد از ملاحظه گفت شخصی بر اسبی سیاه
سوار است و از همه لشکر با نزدیکتر است فرمود مبالکی در زمین است
بران که اسب سیاه در گرمی تاب نیاورد و بعد از زمانی باز پرسید غلام
گفت سواری بر اسب اشقر میرسد فرمود میان سنگ است و زمین صلب
بران که سم اشقر سست می باشد بعد از لحظه باز پرسید غلام گفت
سواری بر کمیت نزدیک رسیده بحسب اتفاق غلام نیز بر کمیت سوار بود
چون شیبان میدانست که از بخجش از کمیت متمسک است و بهیچ وجه خلاص نشود
اسب خود را بغلام داد و اسب او را گرفته سوار شد و بسوی دشمن باز
گشت آن مرد را بقتل رسانید و باز شروع بگریز کرد تا هنگامی که از بیم
دشمن نجات یافت در ذکر غره و تحجیل و سایر علامات
که از اختلاف الوان یافت میشود هر اسبی که رنگش یکی باشد و نشان
باشد او را بهیم و مصمت گویند و سفیدی که بر سر بینی بالب بالا
باشد از اثر همه و اسب را ازهم گویند و سفیدی میان پیشانی اگر بقدر درهم

باکو چنک تراز درهم باشد از قرح و اسب را از قرح گویند و اگر بزرگ تر باشد
از اغره و اسب را اغره گویند و اگر تا بینی رسیده باشد از اغره سایله
گویند و سفیدی که بر چهار دست و پای باشد یا بر یک دست و پای باشد
از تحجیل و اسب را محجل گویند و چون ذکر بعضی از علامات در احادیث وارد
شده مناسب چنانست که از برای شرح آن احادیث پرداخته شود بعد از
آن اقوال علمای سلف مذکور گردد در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و
سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوة چنین منقول است که الخیل معقود بنواصیها
الخیر الی یوم القیمة والمنفق علیها فی سبیل الله کالباسط یده با
الصدقة لا یقبضها فاذا اعددت شیئا منها فاعده اقرح ارثم محجل الثلثة
طلق الیمین کمیتا ثم اغر تسلم و تغنم یعنی خیر و برکت در کاکلهای اسبان بسته است
تا روز قیامت و هر کس نفقه دهد اسبان را در راه خدا مانند کسی است که دست
بصدقه در دول گشاده باشد و هرگز دست از آن نکشد پس هرگاه
خواهی اسبی را برای خود مهیا سازی آماده کن آنچه اقرح ارثم محجل الثلثه
مطلق الیمین و کمیت باشد یعنی اسبی که پیشانی و سر بینی و سه پای

و دست چپ آن سفید و دست راستش همان رنگ اصلی بدن و رنگ
اصلی بدنش کمیت باشد بعد از آن علامات میفرماید ثم اغر یعنی بعد از این مرتبه
اسبی که غره داشته باشد باز میفرماید تسلم و تغنم یعنی اگر با این علامات
اسبی داشته باشی سالم خواهی بود و غنیمت خواهی برد و لغات مذکور را
از پیش شرح کرده ایم از رضا یعنی حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایت
شده که فرمود هدی امیر المؤمنین علیه السلام الی رسول
الله صلی الله علیه و آله اربعة افراس من الیمن فاتاه فقال
یا رسول الله اهدیت لک اربعة افراس قال صفها لی
فقال هی الوان مختلفة قال فیها وضح قال نعم فیها اشقر به
وضح قال فامسکه علی قال فیها کمیتان اوضحان فقال اعطهما
ابنیک قال والرابع ادهم بهیم قال بعه واستخلف به نفقة
لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات الاوضاح یعنی هدیه آورد حضرت
امیر المؤمنین علی علیه السلام بسوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله چهار

اسب از یمن پس بخدمت آنحضرت آمد و گفت ای فرستاده خدا هدیه
آورده ام از برای تو چهار اسب حضرت فرمود ذکر کن اوصاف آنها را گفت
رنگهای مختلف دارند پرسید آیا در آن میان اسبی اوضح هست یعنی آنکه سفیدی
بر دست و پای یا پیشانی داشته باشد امیر المؤمنین جواب گفت بلی
از آنها اوضح اشقر است حضرت فرمود آن را بجهت من نگاه دار امیر المؤمنین
علیه السلام گفت دو کمیت اوضح نیز هست فرمود که آنها را بفرزندان خود
یعنی امام حسن و امام حسین بخش گفت چهارم ادهم بهیم است یعنی سیاه پر رنگ
فرمود آن را بفروش و پس انداز بسبب فروختن آن نفقه جهت عیال خود
بهم رسانی که میمنت و مبارکی اسب منحصر است در آنها که آنها اوضح باشند
و این حدیث در کافی نیز مذکور است با اندک تفاوتی و تتمه نیز از آن
حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت کرده که بعد از نقل این حدیث
فرمود کره هذا البهیم من الدواب کلها الا الحمار والبغل وکره
هت شیة الاوضاح فی الحمار والبغل الا انی کرهت
القرح فی البغل الا ان یکون به غرة سائلة ولا اشتهیها

اشتهیها

اشتهیها علی حال یعنی مکروه و ناخوش است نزد ما اسبی که یکرنگ باشد
از چهار پایان مگر الاغ و استر و ناخوش دارم نشانه سفیدی
در الاغ و استر مگر یک رنگ همچنین ناخوش میدارم سفیدی
پیشانی را در استر مگر تا سر بینی رسیده باشد و بهر تقدیر یعنی
خواه تا سر بینی رسیده خواه نرسیده باشد خواهان هستم
نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن امام معصوم مرویست که من
ارتبط فرسا اشقر اغر او اقرح فان کان اغر سائل
الغرة به وضح فی قوائمه فهو احب الی ولم یدخل بیته
فقر ما دام ذالک الفرس فیه و ما دام فی ملک
صاحبه لم یدخل بیته حیف یعنی هر کس نگاه دارد اسبی اشقر
صاحب قرحه یا غره پس اگر غره سائله داشته باشد و سفیدی
در دست و پای آن باشد دوستتر میدارم ازو و داخل خانه
او نمیشود فقر و احتیاج تا آن اسب در آن خانه باشد و تا مالک
اسب باشد ظلم داخل خانه او نمیشود و این حدیث تتمه حدیثی
که در باب اول مذکور شد و نیز در کتاب مذکور از آنحضرت

منقولست که من خرج من منزله او منزل غیر منزله فی
اول الغداة فلقی فرسا اشقر به اوضاح بورک له
فی یومه وان کانت غرّه سایله فهو العیش ولم یلق
فی یومه ذالک الا السرور واو قضی الله حاجته یعنی هر
کس از خانه خود یا از خانه دیگری بیرون رود و در اول روز برخورد
به اسبی اشقر که سفیدی در پیشانی یا در دست و پای او باشد مبارک
است برای او آن روز و اگر آن اسب غره سایله داشته باشد
تمام عیش و شادمانیست و نمی بیند از روزگار خوشحالی و برآورد
خدای تعالی حاجت او را و این است آنچه از احادیث مستفاد شده
و از کتب این فن چنین معلوم میشود که قرحه و غره و تحجیل همه انها بسیار
خصوص در اسب سیاه و همچنین اسبی که دو پا و دست چپ او
سفید و دست راست برنگ بدن که انرا مطلق الیمین گویند
از هر رنگ بوده باشد بسیار مبارک است و اگر یک دست یا هر دو
دست سفید باشد و پاها سفید نباشد انرا اعصم میگویند
و بد میدانند اما در صورتیکه دو دست آن سفید باشد و اگر پیشانی
سفید

سفید باشد چنین اسب را بد میدانند و اعصم میگویند و اگر پاها سفید
باشد انرا ارجل گویند و بد دانند خصوص اگر پای راست باشد اما
اگر با آن حالت پیشانی سفید باشد خوب میدانند و در استعارات عرب
ملح ان هست و اگر یک دست و پا برخلاف یکدیگر سفید باشد یعنی یکی از
راست و یکی از چپ بد میدانند و او را اشکال و اسب را مشکول گویند
و در تفسیر اشکال بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق و باقی محجل و بعضی
یکی از سه محجل و باقی مطلق گفته اند و دیگر اول گفته شد اصح است و بعضی
گفته اند اگر مشکول سفیدی در پیشانی داشته باشد مکروه نیست
و اسبی که در سفیدی پیشانی موی چند سیاه داشته باشد انرا
غره یا قرحه شهبا گویند و اگر همچنین بعوض غره خطی سیاه باشد که
راه به بیرون ندارد داشته باشد این هر دو قسم را بد میدانند و اسب
چشم کبود خصوصا که یک چشمش کبود باشد که انرا اخیف گویند و
همچنین اسبی که بر زبانش خطی چند سیاه اندرون دهان یا بر حلقه
و در سفیدی چشم که نقطهای سیاه باشد یا در سیاهی چشم

نقطهای سفید یا رخصه موهای سیاه داشته باشد و همچنین
اگر بعضی از تارهای موی دمش سفید باشد و باقی رنگ دیگر باشد
بد میدانند و بعضی گفته اند از اعاجم اگر سمش سفید باشد بد است و الا
چندان مکروه نیست و اسبی که بر سینه اش بقدر یک بر یا بیشتر
و یا کمتر خطی سفید باشد مبارک است   دیگر
آنچه تعلق بهیأت و اعضا دارد گوشش اسب می‌باید راست و
تند چون گوش آهو باشد و بقدری بلندی دارد که بلند کرده و تنگ
سوراخ باشد و اندرون گوشش پر مو نباشد و سرش بطرف
راست یا چپ مایل نباشد و پیشانیش پهن که مایل با قفا دل نباشد
و بلندی استخوان میان دو گوشش که محل رستن موی
کاکل است بلند و پیشانی گوشت چون پیشانی شیر و گاو و هیچ
و دو فرورفتگی که در استخوان بالای چشم است تنگ
و پر باید و برآمدگی بالای چشم زیاده نباید و چشم سیاه
و صاف مانند چشم آهو بهتر است و در وقت نگاه کردن باید

نظر را بلند و چشم را گشاده دارد و تند نگاه کند و اگر بعد از تعب
و ماندگی بسیار چشم را تنگ و نظر را افتاده داشته باشد یا
یک چشم نگاه کند و روی از جانب آن چشم مایل دارد چندان عیب
نیست و تنگ چشم و رقیق چشم نباید و اگر غلیظ باشد هر چه که
هنگام چشم بستن و گشادن بیکدیگر برسد عیبی عظیم است و باید که
نور نظرش ضعیف نباشد و شبکور نباشد و استخوان بینی
راست و بی گوشت باید و هیچ چه برآمدگی و فرورفتگی داشته باشد
و سوراخهای بینیش هر چند گشاده و نزدیک یکدیگر باشد بهتر است و لبها
باریک و بلند و دهان فراخ و موضع برآمدن دندانهای آخرین یعنی
آخورش نوی و پهن باید و میان لب و پیشانی هر چند دورتر و صحرا و
کشیده تر باشد بهتر است و مجمع سر و روی بی گوشت و نازک و تو
بلند و دراز و فرجه میان دو استخوان زیر گلو فراخ باید چنانکه دو
سر را سرگنده ره و از گردن جایی که سر پیوسته است که عرب آن را
فائق گویند بلند باید که اگر آنجا بلند باشد تمام گردن بلند باید بود

وگردن هرچند بلند تر است بهتر است و موی یال نیز بلند باید و هر دو گوشت
پاره که بر دو طرف گردن میباشد آنجا که موی ضعیف یال بر آمده هر
چند قوی تر بر آمده باشد بهتر است و دلیل قوت خواهد کرد و قدری
پهن باید نه زیاده و اسبی که گردنش کوتاه و گرد باشد معیوب
میدانند و مجمع گردن از پشت افراخته تر و بلند تر و میانش از طرف
بر آمده تر باید و اگر اصل گردن تا میانش افتاده باشد مذموم است
و بر آمدگاه که در آخر یال است بلند و از شانه دور و شانه پهن و پشت
کوتاه و پر گوشت بلند افتاده و سخت باید چنانکه اگر دست زنند
پشت را نلرزد و دو کفل با پشت پیوسته و در میان کوتاه و در
دست بر بلند باید و ران و کفل پهن و پر گوشت چنانکه رانها از یکدیگر
دور باشند و دو طرف کفل یکسان برابر که هیچ یک بر آمده تر از
دیگری نباشد و استخوان دم راست و کوتاه و موی آن بلند باید
و مکروهست که دم را بیک طرف مایل دارد و علت این عادت میباشد
و همچنین مکروهست که دم از کفل بیرون آمده تر باشد و این در
اصل خلقت میباشد و زیر گردن آنجائی که سینه بند گذرد پهن
واصل

واصل سینه نیز پهن و گشاده و هر دو گوشت پاره که در دو
طرف سینه بر میاید هرچند بیرون آمده تر باشد بهتر است و بر آمدگاه
هر دو یکسان باید و استخوانهای پهلو قوی و بلند و هر دو بسته و شکم گشاده
وکشیده باید و دو خصیه مثل هم برابر باشند و بسیار بزرگ و آویخته
نباشند و اگر یکی بزرگتر از دیگری باشد در اصل یک خصیه داشته باشد
معیوب خواهد بود و گویند بز ناخوش و مکروه است و استخوان
بازو که میان شانه و ساعد است کوتاه و استخوان ساعد که
پایین تر از بازو است و ذراع نیز گویند قوی و بلند و پر گوشت چون
ذراع سگ تازی و جائیکه میان استخوان ذراع و سم است کوتاه
و استخوان ساق پا نیز کوتاه و پر گوشت و باریکی میانش بلند
و همچنین استخوان بالای ساق بلند و همچنین گفته اند که وسط ساق
پا را اگر از پیش ملاحظه کنند باریک باشد و اگر پهلو بینند پهن
نماید و اگر از عقب نظر کنند متوسط باید و زانوها در بزرگی و
کوچکی یکسان و موی آن و ساق سیاه و نرم و خردگان دست

و باکو عیبان از رُبع ترکان نجادلوق گویند قوی و کوتاه باید و دست
نباشد چنانکه سم گاهی بطرف راست و گاهی بجانب چپ
مایل شود و این عیب در پاها بیش از دست میباشد و همچنین باید که
راست بر سم نباشد بلکه بقدری خمیده گی داشته باشد
و این راستی در چند اندام عیب است و سم پهن و سیاه و
میان تهی باید و بر سرش بطرف راست یا چپ نباشد و اگر جنبش
سم بلند و عقبش تنگ باشد مذموم است و از انوشیروان
منقولست که گفته بهترین اسبان آنست که سه عضوش دراز و
سه کوتاه و سه عریض و سه غلیظ و سه وسیع و سه صافی و سه
سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش و گردن و اندام است و سه عضو
کوتاه استخوان دم و خودگاه و پشت است و سه عضو پهن پیشانی
و سینه و کفل است و سه عضو غلیظ موی کاکل و عصب دست و پا و ران
نهایت و سه عضو وسیع سوراخ بینی و زیر گردن و شکم است
و سه عضو صافی موی یال و دم و پشت کفل و رخسار سم است و سه
عضو سیاه چشم و لب و سم است

و را تمام آنچه متعلق است به اندام و ذکر علامات نجابت و بندی
هرگونه اسبی قابلیت تربیت دارد اگر آنچه مهره جنبش میان سر شده
بر آمده باشد و آن حرکاتی که در دست و بر زانو هاست از
طرف اندرون و حرکاتی که در پا نزدیک زانو نیز از طرف اندرون
مانند جرمی که آتش دیده باشد سخت و بهم کشیده و از کتب این
فن چنین معلوم میشود که این نشانها از تخم و منی است از این
جهت که کره وقتی که در شکم مادر است سر خود را در زیر شکم خود
دارد چنانکه چشمها در میان دستها و بینی در میان پاها واقع
میشود سبب این نشانها بهم میرسد پس اگر این نشانها
و علامتها چنانکه مذکور شد نباشد معلوم میشود که در شکم
مادر بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست اما در کتاب
من لا یحضره الفقیه از حماد بن عیسی منقول است که گفت از بعض
حقایق دو فایق از امام جعفر صادق علیه السلام پرسید که
چرا میان دو دست چهار پایان دو نشانه میباشد بشکل

41 داغ آنحضرت فرموده‌اند که این موضع نور را خمهای بینی است وقتی که
در شکم مادر بوده این حدیث مذهب سنی است ابن میکنند
و بنظر عقل چنین مینماید که هرگاه چشمها در میان چهره دست باشد
و بینی بمیان با هم رسد بالجمله عیبست صدوث آن هر چند دلیل
نجابت است و اسبی که خال از پشت تنها باشد معیوب
و مذموم میدانند و چنین گفته‌اند که دو استخوان که بر دو طرف
زانوی دست است باید برابر موازنه باید و اگر دیگری بر زانوست
بلندتر باشد ازان که بالای زانوست آن اسب البته تند و
دونده خواهد بود و در باخلاف این بعضی دیگر بالای زانوست
بلندتر از زیرین باید و این صورت اگرچه نادر و کم یابست و
خوشنما نیست بلکه اگر بعکس این باشد بنظر خوشتر آید
اما از عمده علامات تندی دو اند که شمرده‌اند دیگر از علامات
آنست که بلندی بروی از میان هر دو سوراخ بینی تا میان هر دو چشم مساوی
باشد با استخوان بازو و از آن بلندتر نباشد و اهل هند از این
باب راحتی هر دو را زنده و این زنان عمده در خوبی میدانند
دیگر

42 دیگر از علامات آنکه بلندی گردن بعضی از محل رستن موی کاکل تا سر
دوش که آخر یال اسب و باشد تا مجموع پشت و کفل
که اول آن سر دوش و آخر آن محل فرو رفتگی دم و در وسعت سوراخ
بینی بر مبالغه بسیار نموده‌اند که در دویدن از جهت دمگذر نفس زدن
عاجز نشود که هرگاه باشد که اسب تمام خلقت خوش صورت را
بهمین علت بینی شکافند و بد اسپان کنند و در وقت دویدن
باید که دست را بلند کند چنانکه بموضع گذشتن تنگی دیگ نشود
اما بسی که بر سم آنقدر بلند نشود بلکه او تخته باشد و چنین
منقولست که عبدالرحمن بن ام الحکم وقتی که حاکم کوفه بود هزار اسب
را در معرض دوانیدن آورد و ابن افضل اسدی را که با اسب شناسی
مشهور و معروفست طلبیده سوال کرد که ازین هزار اسب کدام
یک سبقت میگیرد اشاره بدیگر اشاره کرده گفت
این اسب بر همه پیشی میگیرد اما همان لحظه خواهد مرد بعد از آنکه
اسپان را دوانیدند همان لحظه از همه پیش گذشت و همان لحظه بمرد
از این قیصر پرسیدند که بچه سبب حکم کردی که این مادیان

از همه بدتر است گفت دیدم که در رفتار رگت یا را بلند میکرد و
دیگری را میکند زشت و مجموع دست و پای راست و هم چنین دست
و پای چپ را به سرعت حرکت میداد و دست بطرف بر میداد سخت
که موضع گذشتن تنگ نزدیک میشد و اینها علامت جلدی و تندی
است پس پرسیدند چون دانستی که خواهد مرد گفت سوراخ پیشش
تنگ بود و در نفس زدن عاجز میشد

در دو دایره

سابر علامات هر جنسی که در موی بهم میرسد به اعتبار زشت است
نزد دایره گویند و دایره در چهار موضع به اتفاق شوم و مذموم است
اول میان سینه دوم سر کفلش با جوار آن سیوم در دو
طرف ران از چپ و راست آنجا که گاهی اسب دم خود را میزند
یعنی نهرگاه چهارم میان پیشانی و چنین گفته اند که اگر یک دایره باشد
خوب است اما اگر دو دایره باشد بسیار بد است و دیگر دو دایره که
در اسب میباشد بعضی مکروه میدانند و طایفه از متاخرین گفته اند
برآن استخوان که از هر طرف راست و چپ زیر گوشش است
اگر دایره باشد بد است و بر بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر

دو دایره باشد بسیار خوب است و اگر یک دایره باشد بالاصلاح در آن
موضع دایره نباشد بد است و جانب که اسب یک چشم بالای چشم
باشد و اگر در عرض گردن دایره باشد چنین گفته اند که اگر به دوش
نزدیکتر است مکروه است و اگر به سینه نزدیکتر است و
در پهلوی آنجا که پای سوار است دایره مکروه است خصوص جانب راست
و بر ذراع از طرف بیرون یا اندرون اگر دایره باشد بعضی مکروه
دانسته اند و استثنی که بسته است اگر سر آن جانب راست
و چپ اکثر اوقات حرکت دهد بد میدانند و اسبی که بر آن جانب
گردن یا سینه ذراع دو فرو رفتگی دانسته باشند مبارک است
و در زمین هند منقول است که دایره زیر موی کاکل را خوب میدانند و
و هم چنین اگر بر لب بالا دایره باشد نزدیک بینی بسیار خوب
میدانند و اسبی که بر روی سینه اصلا دایره ندارد نشسته باشد
بد میدانند و نیز زراعته زیر گوش را بد میدانند و اگر در زیر چشم
یا زیر زانوی دست و پا از طرف اندرون یا بر لب زیرین دایره
باشد مکروه میدانند و دندان بلند که از لب بلند تر باشد یا

دو دندانش از سایر دندانها بلندتر باشد و همچنین اسبی را
که پهلو و دست بر زمین زند بد پیدا شد و بعضی از علامات دیگر که ان
دارند خوب پیدا شد و دعوی میکنند که اگر کسی اسبی متصف
بآن علامات باشد هرگز بیمار نمیشود و پیر نمیگردد و ازین مقوله
سخنان که عاقل در تکذیب آن تامل ندارد و حکایتی غریب
درین مقام منقولست که طایفه از اهل هند موسم آمد شد
کشتی در عدن بودند و شخصی اسبی در معرض فروخت
در شنید مردم هند که آن اسب را دیدند رغبت تمام بخریدن
آن نمودند و بسیاری بر قیمتش افزودند و سعی تمام خریدند و
شخصی از ایشان سوال کرد که این اسب چه دارد گفتند
هرگاه پادشاه اسبی باین علامات داشته باشد
صد سال عمر میکند و هرگز بیمار و غمناک نمیشود بعد از آن بجانب هند
روان شدند و پیش از رسیدن نزد پادشاه خود
کسی بمژده ان فرستادند و از جانب او نیز احکام و نوشتها
مشتمل بر سفارش و تاکید بر خدمتگاری آن اسب میرسید
تا هنگام

تا هنگامیکه بدر خانه پادشاه رسیدند و او را خبردار کردند از
غایت خرمی و خوشنودی باحضار باستقبال شتافت
و چون بدر خانه رسیدند با مجموع رفقا آن اسب را سجده کردند
پس متوجه ملاحظه یکان یکان از اعضایش شد و فی الفور
بعقب آمده کفی را میدید بحمل اسب لگدی بر سینه پاد
شاه زد و همان لحظه رشته حیات که بتشیر ازه التیام نفس
بدان بسته گسیخته شد و آن خرمی بسوگواری مبدل گشت و این
تنبیه است بر آنکه بمحض گمان و توهم این قسم اعتقاد داشتن نباید
داشت و با دلیل عقلی یا حجتی شرعی فریفته سخن خود را بهان نباید
شد و جز خدای عالم را سجده نباید کرد باب هفتم در بیان
اقسام اسبها و خواص هر یک بدانکه بهترین اقسام بحو
اسبی است که پدر و مادرش عربی الاصل باشند و اسبان عرب
طوایف عرب چندانی با یکدیگر تفاوت ندارند و از همه
بهتر جای عقبست که در حوالی کوهستان و زمین صلب
نشیمن داشته باشد از جهت کی دستی پای کره

از اغاز تولد اسب کلان در زمینهای سنگ عادت میکنند مشق
ریاضت و صبر بسیار دارند و این قسم را اهل عرب خالص باشند عتیق گویند
دارند و بدان از همه اسبان بیشتر باشند در اقسام جنگ و بازی
که محتاج بحرکات های مختلف باشد اطاعت و فرمان بیشتر برند و همچنین
حرکات برداری بیشتر از سایر مراکب مینمایند و شکل و جمالش
در نظر از همه خوشتر جلوه گر است و در طلب گوی نخود بیشتر از همه کس هر
قسم هر دو اسب مراکب بگردش نرسند اما چون نازک
اندام میباشند و اکثر در صحرای هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته بر
زحمتها و سختیها چندان صبر ندارند و در دویدن تیز چون زود از جای
میروند زود عاجز میشوند بخلاف اسبان ترکی که بعربها برزون گویند چون
در اصل خلقت کوتاه خانه و گرده جثه و درشت استخوان میباشند
و در غایت تندی و سم و حرکت با تاب تازی نمیرسند اما تاب
ریاضت و صبر بر زحمت بیشتر دارند و چون مولد و منشا و موطن
ایشان اکثر کوهستان و زمینهای صعب است از اغاز تولد و
دپای ایشان بسختی خوی گرفته و سم و استخوان ایشان
کمال صلابت میدارد و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند و

دانی

که ابلق در ترکی بسیار و در عربها کم است از ین جهت که محل مادیان در
وقت ازدواج اگر کوه و دشت و بیشه و آب و سبزه و این قسم امور
رنگارنگ در نظر دارند نطفه نیز بالوان مختلفه صورت شکل میپذیرد و اگر
همین یکرنگ روان و صحرای هموار یکسان در نظر است نطفه جز یکرنگ
صورت نبندد و گفته اند اگر کسی رغبت تحصیل ابلق یا ملمع یا محجل
داشته باشد باید که در وقت ازدواج جامه یا چیزی رنگارنگ
بهیاتی که اسب را بان الفتی باشد بطریقی که خواهد در نظر اسب
مادیان دارد که این معنی وسیله اختلاف الوان کره میشود در اسبان
ترکی اکثر در هموار بسبب عدم رنگ بعضی نبندد و دیده میشود چنانچه
نقل کرده اند که یابوی در دو رشته بگرد و نود فرسنگ تاخت
کرده راه میشد کنند و کاهلی باشند و خوب مطلق مرکب کنند و
خصوص یابو را کودن میگویند و آدم کم شعور را باعتبار شبیه یابو کودن
میگویند و قسم سیم از اسب آنست که پدرش عربی و مادرش
کودن باشد و از این هم چنین دو قسم دیگر که عکس این باشد یعنی

پدر گوران و مادر عربی باشد معروف که بنده این قسم در
بعضی صفات بپدر شبیه و در بعضی بمادر ماننده و در حدیث
صواب در شان هجین و برذون آمده چنانکه در باب اول
از این رساله مذکور شد و نیز در کتاب کافی از ابن طیفور روایت
شده که گفت سألنی ابو الحسن علیه السلام ای
شیء ترکب قلت حمارا فقال بکم ابتعته قلت بثلثة
عشر دینارا فقال ان هذا لهو الاسراف ان تشتری حمارا
بثلثة عشر دینارا وتدع برذونا قلت یا سیدی
ان مؤنة البرذون اکثر من مؤنة الحمار فقال الذی یمون الحمار یمون البر
ذون اما تعلم ان من ارتبط دابة متوقعا به امرنا
ویغیظ به عدونا وهو منسوب الینا ادر الله رزقه
وشرح صدره وبلغه امله وکان عونا علی حوائجه یعنی
پرسید از من حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که
بر چه سواری گفتم بر الاغ فرمود بچند خریده گفتم بر الاغ فرمود
بسیزده

بسیزده دینار مراد از دینار یک مثقال شرعی طلای سکه‌دار است
فرمود که این اسراف است که الاغ را بسیزده دینار بخری و یابو نخری
گفتم ای سید و سرور من خرج یابو بیشتر است از خرج الاغ پس فرمود
آنکه مؤنه و خرج الاغ میدهد خرج یابو را نیز میدهد مگر نمیدانی که هر
کس چهارپایی بندد که از آن توقع اعانت در معامله ما یعنی جهاد در رکاب
امام زمان داشته باشد و خشمگین سازد بسبب آن دشمن ما را
و آن کس منسوب بما از شیعیان باشد هر آینه حق تعالی پیاپی میرساند
روزی او را و گشاده میگرداند سینه و دل او را و میرساند باو
آنچه میخواهد و مدد و باعث آن چهارپا جهت برآمدن حاجات او و
چنین ظاهر میشود ابن طیفور قدرت بر خریداری اسب عتیق نداشته
و اگر نه آنحضرت او را بخریدن یابو مامور نمیساخت و بتحصیل عتیق
امر میفرمود   در فرق میان مادیان و فحل در بعضی اوصاف
و ذکر مجملی از صفات و سمه آنچه قبل از این مذکور شد از شکل و اندام
و علامات مشترک میان هر دو قسم است مگر بلندی و کوتاهی کفل
چنانکه در یابو بلندی ارفع شد و همچنین کوتاهی گردن در مادیان از
آنقدر از عیب نیست که در اسب نر است و مادیان میان که

بران ماده‌یان تنگ بهتر است چه اگر فراخ باشد پاپانش سست
خواهد بود و دیگر بسیار خفتن در ماده‌یان عیب است و در اسب
دیگر بسیار خوابیدن و در خواب باکی ندارد پسندیده است و هم چنین
در علف خوردن نر باید آهسته آهسته علف خورد و ساعت
ساعت سر برداشته از مال توقف کند بخلاف ماده‌یان
که باید علف را بزودی بخورد و توقف نکند و در ترجیح یکی از این دو قسم
بر دیگری از هر طرف سخنان گفته اند و در طریق عامه از حضرت
رسالت صلی الله علیه ترغیب در داشتن فحلی بر داشتن ماده‌یان
روایت شده از جهت آنکه منفعت سواری حاصل میشود و هم کره
میآورد و یکی از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ هرگز
بر اسب نر سوار نمیشد از سبب آن پرسیدند گفت فحل
نجیب در اثنای بول را محبوس میدارد و گاه که بدین علت
بترکد بخلاف ماده‌یان که هرگاه ضرور شود آب میاندازد و بدین
سبب آسیبی نمیبیند و بعضی مطلقا فحل را بهتر میدانند از این
جهت که توانا تر و صبور تر میباشد و آنچه بتحقیق پیوسته در از

و آنچه از قدما منقولست آنست که در غارتها و شبیخون و سایر
مواضع که اختفا و پنهانی مطلوب باشد ماده‌یان چون شیهه
کمتر میکنند بهتر است و در جنگ و صف بالقطعه گیری فحل مناسب است
چه قوی تر و جهنده تر و تندتر میباشد و در شغلها و زخمها اسب خصی
از آن جهت که صبر بر تحمل محنت و زحمت بیشتر دارد و اکثر اقسام
اسب خصوص اسب فحل گاهی از خلاف ناخوش میدارند که بعضی
از آنها بمعالجه و تدبیر زایل میشود و بعضی قابل علاج نیست و چون در
شناختن اسب معرفت عیوب آن ضرور است مجملی در این باب
مذکور میشود از آنجمله کری و کوری و لنگی باین طریق معلوم میشود که آواز
زنگ و اشکال مهیب متأثر نشود و اگر ماده‌یان را نجهد شبهه نباشد
و از جمله عیوب نیز آنست که جب باشد یعنی در داخل شدن
آبها و آمدن بر جای بلند دست جب را پیش گذارد و این عیوب
اگر در خلقت باشد اما آنچه حادث میشود اول هر دو فی است
که از همه بدتر است و آن چنان باشد که در موضعی بایستد و
چند تازیانه زنند حرکت نکند و دیگر رشتالی که از اکثر چیزها

برهده دیگر دندان گرفتن و لگد زدن و گاه باشد که چون سماع شود
دیگر سرکشی کند چنانکه دهنه لجام را بدندان گیرد و هیچگانه بار نه رسند
و گاه حرکتهای ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن گرداند
دیگر آنکه در رفتن یاد و دیدن بجانب راست یا چپ میل کند و گاه
باشد که بهر دو طرف دود و همچو به درست نرود و دیگر شموسی
و آن منع کردن است از سواری و گاه این معنی نسبت با شخصی
خاص دارد و بسبب عداوتی و بعضی از اسباب خصوص را دیف
را مانع مانع میشوند و دیگر منع زین بالی ملجام کردن و مضایقه در
نعل بستن اما اکثر اسباب نعل قوی و سخت سم میباشد و تاب
ریاضت میدارند دیگر غثار که از راستند است و بعدار کستی است
و با بار از کار و گاه علت آن امراض شبیه باشد دیگر خفتن در
آب باریک و دیگر بسیار رفتن دم را برابر اطراف و گاه
باشد که در ادو بول و سایر کثافتها این حرکت بیشتر واقع
شود و هر چه از عیوب مذکوره علاج مذبرست معالجه آن در موضع
مناسب مذکور خواهد شد و بعضی از جوها را از جمله عیوب شمرده

اند

اند اگرچه بد نمانست اما اسب احوال را مبارک میدانند و میگویند
که و الدل احوال بعد باب دهم در آداب تربیت و تشخیص
مسابقه و دیگر سایر مراکب و آن نیز بر سه باب مشتمل است باب
اول در متعلقات ازدواج و تربیت کره تا هنگام سواری فحل
و ماده یا هر دو نجیب و خوش رنگ باید و اگر پنج سال باشد بهتر
و ماده باز را بیش از آنکه بسال چهارم رسد فحل نباید افکند از این
جهت که مغز استخوان در سال سیم قوی گردد و بس اگر در آن
سال از سن باشد هم ماده یا ناقص و هم کره ضعیف و بی قوت خواهد
بود و باید که اول ماده باز را چند روزی سواری کنند چنانکه اندک
میلی بلاغری کند و بعد از آن فحل دو بار را اگر ببیند بکر نمایند تا هنگامی
که از آثار رغبت از هر جانب ظاهر گردد و بعد از افکندن فحل
یکهفته صبر نمایند بعد از هفته اگر رغبت باشد بار دیگر نمایند و هم چنین
تا سه نوبت پس اگر در کار از آثار بار گرفته باشد بعد از چهل
روز مستحکم میشود و علامتش آنست که رغبت ندارد و فحل را لگد

میشود و علامت دیگر آنکه سر پستانها سیاه میشود و چنین گفته
اند گفته اند که اگر در اول از جانب راست از پستان شروع در ورم
و سیاهی کند کره نر خواهد بود و الا کره ماده است و از روی مبالغه گفته اند
که در وقت اجتماع اگر با چوب نر زند کره ماده صورت می بندد و نیز
از ایشان نقل شده که بهترین اوقات جهت نر انداختن چهار ماه
کانون الآخر و شباط و آذار و نیسانست که بیخ و دیگر و بعد از نوروز
جلالی به انجام میرسد و مادیان بار از علف او آن است که بهترین
فصول از بیست و دوم از ماه تا بیست و سیم اسفندار است که مجموع
سه ماه دیگر و روز آخرش تا از ده روز قبل از نوروز است و ظاهر
این معنی نسبت بسردی و گرمی ملک متفاوت میباشد و ضابطه
آنست که ملاحظه حال کره نمایند که در وقت اعتدال هوا در اول
و میدان علف متولد شود و مدت حمل اتفاق کمتر از نه ماه نمی باشد
و در اکثر آن خلاف گفته اند بعضی یازده ماه و هشت روز و طایفه
دوازده ماه بجو بر کرده اند و کره هر چند در شکم مادر قوی تر گردد و باید
که در آن مدت مادیان را بار نزنند و سواری نکنند و بهیچ وجه زحمت

ندهند

نفرمایند و بعد از تولد بهتر آنست که یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب
آبستنی مانع دیگر بهم رسد شیر حیوانی دیگر بدو رسانیده دهند و شیر
بز و دو قریه و فاما سواری نشود و رنگ بدن و مویش صاف گردد و شیر
گاو اگر عوض سبکی در رونده باشند شیر گوسفند و اگر قوت و سختی
استخوان مطلب باشند شیر شتر دهند و بعضی امال چند روز از اول
بخلاف عادت دهند و بعد از آنکه استخوان بقدر سخت باشند جو میدهند چند
از جهت که قوه بیشتر دارد و استخوان بزودی قوی میگرداند و بدین سبب
هر قدر جو تواند خورد و اگر فرصت نصف آن باید داد و بهترین تربیتهای
کره آنست که در زمینهای سخت و سنگلاخ آنقدر که دشوار نباشد
از عقب مادر بدوانند که سم و استخوانش بصلابت و سختی برآید
و اگر متوسط الخلقه باشد بعضی بسیار ضعیف و قوی نباشند یکسال
و نیم سواری نباید کرد و بعد از هجده ماه شروع در سواری کنند چه
اگر قبل از آن سوار شوند پشت و دست پاست و مزاج ضعیف
میگردد و اگر از آن مرتبه تأخیر کنند سر سخت و دست پاسنگین میشود
و بعضی گفته اند مادیان در چهار ده ماهگی سوار باید شد و اگر زیاده ضعیف
یا قوی باشند تقدیم یا تأخیر سواری جایز است باب دوم

در آداب سواری اول که زین بر پشت کره میگذارند هر چند تندی
و بدخوئی کند بستن بهتر است از این جهت که علامت سختی و توانا
ئیست و اگر در او وقت بدخوئی بیاست دکاهلی خواهد بود و اگر زیاده
سرکشی کند چوار بر دست و یا و کمند برگردن افکنند و اگر زین بموار
میسر نشود میان عمیق بجدار و کمند مقید سازند و چون آرد زاول بی
آنکه کسی سوار شود قدری راه بگردانند و هر روز مقداری افزایند آن
شخص کوچک و سبک صاحب وقوف سوار شود چه در اوایل
اگر شخص گران سوار شود دست و پایش سست شود چند گاهی
ترقی کنند و باید که آهسته برانند بمقداری که دشوار نباشد و روز
بروز قدری بر مسافت زیاده کنند و بعضی روزها استراحت فرمایند
و سوار نشوند و این امور نظر بر ضعف و قوت کره مختلف میشود و عنانرا
سست باید گرفت که بهیچ طرف مایل نباشد و زیاده سست نباید
داشت و سخت نباید کشید و باید که میل و اعتماد سوار بر ران و رکاب
بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب سبک دارد و بعقب میل کند
مگر در مسافتهای طولانی و از هر چه کره رم کند به آهستگی نزدیک آن

باید برد و گاه باشد که در نشستن نیز باید کرد و از موضع بلند و جاهای سخت
مانند جدار و غیر آن بجهانند و در رفتار باز ندارند که باعث نارونی
میشود و در هر باب مدارا و حکمت باید کرد تا هنگامی که رفتار ابجه
که نسبت میان بازکان معروف قایم و علامتش آنست که پاها را
بجای دست رساند یا بگذارند هر چند بیشتر بگذارند بهتر است و چون در این
رفتار جابجا شود گاهی باید دوانید و در دویدن تعلیمها باید داد که از
راست و چپ بگردد و بایدک اشاره بایستد و بعد از آنکه در این جمله
شد شده و دوانیدن را بحد کمال رسانیده باشد تعلیم یورغه
باید کرد و آن مرتبه ایست که از دویدن به حد کمال و تندی زیاده
دیگر اگر دی باید آموخت و آن میانه رفتار رو و دویدن است
و این قسم در مسافتهای دور که قطع آن بزودی مطلب باشد
ضرور میشود از این جهت که دوانیدن در آن قدر مسافت باعث
هلاک اسب میگردد و به رفتار هموار راندن فرصت فوت میکند و
قسمی دیگر که از اعراب آنچه گویند و ترکان یورغه روش است و یابو
و در اسب عربی نادر میباشد مگر ترکمنی بسیار بپا نمودند در

و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید و هیچ یک را با دیگری آمیخته
نسازند و دیگر تعلیمها که در جنگ ضرور میشود باید کرد مانند گرد شدنها
و جنبشها و ایستادنها و هر یک در جای خود الت تعلیم چهار چیز است
عنان از آن جهت که بدو بهتر پیوسته است و رکاب و چوب تعلیمی و تازیانه
اما در مرتبه عنان را درشت باید داشت و گاهی با رکاب یا تعلیمی اندک
اشاره باید کرد که بقدری جنبش و ارتعاش و قطره را نشانند بر دارند و اگر غلط کند
در روش با اشاره عنان نگاه دارند و در جلو این دو اشاره زیاده تر باید
که پیوسته بر رکاب و تعلیمی قطره را بیفزاید و بعنان هموار شود و در
گرگ و باز از آن سریع تر و تندتر و در پویه و تاختن چندان احتیاج
بعنان نیست و اکثر اوقات از همین تنها مقصود حاصل میشود اما
در قسم نادر گاه باشد که محتاج بتازیانه شود و در باز داشتن مدار
بر عنان است و در اسبی را که اخلاق بد باشد بالجامهای مختلف رام
کنند که هر یکی از آنها در تعلیم بیشتر موثر باشد و از عمده آداب سواری
آنست که در وقت پا گذاشتن بر رکاب بگوید بسم الله و لا حول
و لا قوة الا بالله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله سبحان الذی سخر لنا هذا و ما
کنا

کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله سبحان الذی سخر لنا هذا
و ما کنا له مقرنین یعنی سوار میشوم بمددکاری نام خدا و هیچ بار
گشتی از جهت توانایی و بزرگی نیست مگر بسبب او و سپاس و ستایش
میکنم خدا برا که راه نمود ما را باین سواری و نبودیم ما هرگز که خود را بیابیم اگر
او ما را راه نمی نمود پاک و منزه است از هر عیب آن کسی که مسخر گردانید از
برای ما این چهارپا را در حالتی که در قوه برابر او نبودیم و حریف او نمیشدیم و
در کتاب کافی و تهذیب از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل الصلوات
روایت شده که هر کس در وقت سواری این کلمات را بگوید محفوظ میماند
او و چهارپای او تا هنگامی که فرود آید باب [illegible] و در ازاله اخلاق
ذمیمه آنچه قبل از این صفات و اخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر از
شرارت تنگی و بیوقوفی سوار حادث میشود چاره آنست که ملایمت
و درستی در دفع آن سعی کند که آن عادت را بالکلیه فراموش
کند و اگر سبب آن فربهی و توانایی زیاده باشد بریاضت
و سواری زیاد بی گردانند و بعضی اسبی را که هر دو [illegible] کنند و دو [illegible]
بالش آهن پاره گرم کنند و بر سر و گردن ناف او گذارند که بر شد

وگاه باشد که سواری ویرا نفع کند و شیخ جلیل القدر علی بن طاوس
علوی در کتاب امان الاخطار نقل کرده‌اند که این آیه را بنویسند و بر گردن
ماهیان بیاویزند و بر گوش آن بخوانند او لم یروا انا خلقنا لهم مما عملت
ایدینا انعاما فهم لها مالکون و ذللناها لهم فمنها
رکوبهم و منها یاکلون و در کشیدن دندان گرفتن اگر علت
را بی نشود چاره آن کندن دندان و خصی کردن است و بعضی از اسبان
رکس را گفته‌اند یک مهره پشت زیاده بر دیگر دشتان دارد که در
دوانیدن آن مهره بدرد آید و چندان میدود که سوار او را چندان زد و
این قسم قابل علاج نیست و شموسی نیز از لطایف تدبیرات تاثیر
میکند و چنین روایت شده که در شب معراج هنگامی که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله اراده سواری نمودند براق شموسی
کرد پس جبرئیل علیه السلام دست بر یال او کشید و گفت
شرم نداری ای براق چنین بدخویی میکنی که سوار شده است بر تو بنده
از بندگان خدا بیش از محمد عزیزتر و گرامی‌تر نزد خدا او را نیست پس
عرق شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شد و قرار گرفت تا
آن

آن حضرت بر او سوار گشتند و بعضی اسبان مانع النزول میباشند
یعنی هنگام فرود آمدن حرکتهای ناخوش میکنند که مانع فرود
آمدن سوار باشد و اکثر علتش آنست که زخمی در پشت داشته و
هنوز جرکش پاک نشده ظاهرش بهم آمده است و آن جرک در
آن میان مانده بسبب خارش پشت از حرکت سوار رکیب را
خوشش میآید و مانع فرود آمدن سوار میشود علاجش آنست که زخم را
بشکافند و هر کثافتی که داشته باشد بیرون آورده بقانون
چند که در مرحله معالجات مذکور میشود بسازند و منع از نعل اگر علت
آن از ناشایستگی نعل بندی باشد که از آغاز رمیده و ترسیده
و بلطایف چاره گر نشوند و اگر سببش خشکی و سختی سم باشد
دو سه روز پیشتر چرب کنند که در تراشیدن دشوار نباشد و
نشکنند و زیاده از قدر ضرورت نگیرند و از جمله آداب نعل بستن
آنکه اگر سم اسب یکطرف مایل باشد از آن طرف زیاده تر
بگیرند و از جانب دیگر کمتر و نعلی که اطرافش متفاوت باشد
ببندند چنانکه طرف قوی از نعل پیشتر کم تر گرفته‌اند و طرف

ناژ کی بگاری گاز باده گرفته اند و گفته اند که اگر چند نوبت چنین
کند آن گمی زار بر طرف میشود و در سکندری دیگر علت آن کاهی
باشد البته زجر و تادیب باید کرد و در کتاب من لا یحضره الفقیه
از منبع حقایق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اضربو
ها علی العثار ولا تضربوها علی النفار فانها ترى ما لا
ترون یعنی بزنید چهارپایان را در سکندری زدن و نزنید
در رم کردن ازین جهت که چیزی می بینند که شما نمی بینید و در
منع از لجام مکرر دهنه را بنمک آلوده کنید و در کافی منقولست
که هرگاه رم کند یا منع از لجام نماید این آیه را در گوشش بخوانند
افغیر دین الله یبغون وله اسلم من فی السموات والا
رض طوعا و کرها والیه ترجعون یعنی آیا بغیر دین خدا
میخواهید و حال آنکه مر خدای را گردن نهاده هر کس در آسمانها
و هر کس که در زمین است برغبت و کراهت و همه بسوی او باز
گردیده میشود و در تفسیر آن گفته اند تمام اهل آسمانها و طایفه از
اهل زمین برغبت فرمان بردار شده اند و باقی مخلوقات
بجبر.

بجبر والله اعلم باب چهارم در آداب علف دادن چون اکثر
دواب تربیت اسب در روزهای ایام بهار به انجام میرسد و
بسبب ریاضت سواری لاغر شده علف تازه باید داد تا فربه گردد
و در هر سال اقلاً چهل روز علف دادن اخلاط فاسد را دفع میکند
و رنگ مو را صاف و روشن میکند و باید که علف بسیار
تازه باشد چه اگر درشت یا خار مخلوط شده باشد چندان فایده
نکند و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای بعضی سرد و
بعضی گرم باشد باید کاشت تا در تخم کاشتن تقدیم و تاخیر نمایند
که هر چند مرتبه میسر شده باشد و پیش از برآمدن بدروند نه بنشینم
بر آن باشد و کم کم هر نوبت آنقدر بچینند که نتوان گرفت
هر چند چه اگر یکنوبت بسیار دهند زود سیر و حریص زده خواهد شد و هر
چند روزی قدری نمک باید داد که باعث گوارائی و بسیار خوردن علف
میشود و اگر نمک نخورد سستی و جبر بد دهند و در ایام علف خوردن
سواری بسیار که باعث رنج و ماندگی شود نباید کرد و بعضی در آن
ایام جو نمی دهند اما بهتر آنست که هر روز نیم من جو باید

یک دو بچه عادت ورزشته جو در آب خیس کنند تا شامگاه تا یک هفته
دهند و مادیان را بیشتر شیر توان داد و بعد از آن تمام ایام علف بدهند و
هر روز قدری یونجه زبره کرده با نصف آن کاه بیامیزند و بدهند اما
اگر سر مادیان ماده باشد یونجه نباید داد که زیان دارد و اگر در غیر
ایام علف اسب لاغر را فربه خواهند جو نکوفته را در آب خیسانند
و اندک با یونجه خشک آمیخته بخورد اسب دهند اگر بسیار باید که
بیامیزند که ترش میگردد و اسب رغبت بدان نمیکند و اسب
لاغر و کره را این عمل کمال مناسبت دارد و بعضی یونجه تر و
خشک را باهم آمیزند و نصف مجموع یونجه داخل کنند و به اسب دهند
همچنین با کوفتن جو از آن جهت که زود تر از معده گذرد و هضم شود و یونجه
اگر چه زود فربه میکند اما هوای گرم باعث دیگر امراض میشود پس
اگر ضرور باشد در جای خنک ببندند و آب بر بدن و خصیه ها
بریزند و در وقت تشنگی آب برف و یخ دهند و گفته اند که
هیچ چیز اسب را چنان فربه نمیکند که یونجی را قیمه کنند و با برنج
آمیخته اندک اندک بدهند و در وقت جو نیز بلدو دشت جو باید

داد که بار گرفتن جو در هیچ حالت خوب نیست و اگر یونجی تر خورده
خوک باشد بهتر است و در هر مرتبه قاعده آب دادن را مراعات
باید کرد اگر زیاده دهند اعصاب سست میکند و اگر کم دهند خشک
گردد و صرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان گرم سر از صبح تا شام
سه چهار مرتبه آب باید داد و در عقب جو البته زیان دارد و باعث
قولنج میشود خصوصا اگر بعد از آن سوار شوند اما اگر اسبی را چنان عادت
داده باشند آهسته آهسته آن عادت را باید گرفت که اگر یکبار قطع
کنند بسیار باشد که گلو و جگرش خشک شود و قی کند و اگر چنین شود
بعد از قی اندک آب باید داد و تا نشاط آید و گاه و را اندک اندک باید
داد و آنقدر که خواهش تمام داشته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است
چه بسیار آن باربلی خشم و گاهی آورد و در گرمای تابستان در راه حوالی
صبر کردن بخلاف جو که بهتر است یکبار دادن و بهترین اوقات
اول شب است و بعضی بر دو وقت عادت میدهند و دادن باعث
امراض میشود اما گاهی که قدر عادت را تمام نخورده باشد باید داد
بدهند تا به ورزش رسیده و در شب جو را کمتر از عادت باید داد

وخصوص در زمستان فربه و هم چنین هر اسبی را که بسته باشند
و چند از ان حرکت نکنند در هفته یکشب جو کمتر از عادت باید داد که
نفع بسیاری دارد و باب تسمیح در طریق خدمتکاری و قواعد تغییر
از جو و آداب که تربیت اسب عرق و حرکت با اندازه کی موضع و بجا
صبح و شام است و در مقدمه اشاره مجملی باین معنی شد اکنون به
تفصیل مذکور گردد و باید که زیر دست و پای خشک و نرم و هموار باشد
یعنی موضع پا را بلندتر از موضع دست سازند تا همگی میل و اعتماد
بر دستها باشد و هر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی که هر کس کثافت
و گرد و کثافتی که در موها باشد زایل شود و در ملاحظه آب و علف اهتمام
تمام نمایند و در ساعتی پیش از جو هیچگونه کاه و علف ندهند که جو را
برغبت تمام بخورد و بهواهای مختلف عادت باید داد تا از سرما و گرما
باک نداشته باشد و در زمستان هر چند روز قدری چوب
گز صحرایی در اصطبل باید سوخت چنانکه دودش بدماغ چهارپایان
برسد که نفع تمام دارد و از جمله قواعد عربان در باره اسب
آنست که هرگاه اراده اسب دوانی و گرد دستی نمایند روزی

معین

معین حساب نموده چهل روز پیشتر بلد بگر را اعلام نموده شروع در تربیت
اسبان میکنند باین طریق که در جاهای گرم می بندند و جلهای متعدد میپوشانند
که عرق کنند و در آن ایام بکاه و بوته خشک و جو بر در تنش نموده اصلا علف
تازه نمیدهند و هر روز سه روز سواری میکنند و مرتبه بمرتبه بر قدری سواریهای می افزایند
و اگر در مدت اثنا که بجهت آن کار معین شده سواری کنند بهتر است و در این
قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را مضمار گویند و بر پشت اسب را در اثنای
مضمار گویند و باید که نوبت سوار بر اسبان قرار دهند که بنوبت تا روز
وعده مطابق رفته و در عرق نمودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد
و چهار صد قدم بدوانند مضطرب نشده و نفس را نرسد ... و چون
اثر تربیت بمرتبه کمال برسد در روز وعده بر سر میدان آمده پیاده
باید شد و یک دو کف آب بر دماغ و دهن اسب باید زد و لی چرا
بدست گرفته چند قدم باید کشید آنگاه بآدابی که قبل از این مذکور شد
باید تاخت و در انتر و لجام و سایر آلات سبک باید و نمد زین
هم باید که پشت اسب بدان عادت کرده باشد و زینی که سوار
خو گرفته باشد چه اگر نمد زین تازه یا تنگ باشد پشت اسب

بی تشنه و زرد و مانده میشود و هم چنین اگر سوار از این زین بیگانه باشد چون نهانی
ناخوش میکند و باعث زحمت اسب میشود و هم چنین سوار هر چند سبک
بهتر است و عربان درین باب مضایقه بسیار دارند تا حدی که اگر سوار سنگینتر از
دیگری باشد بقدر تفاوت جو در ظرفی کرده بر پشت اسب می بندند و
در سایر اوقات خصوص وقت ریاضت هر چند لجام و زین و دیگر آلات رخت
سبکتر باشد بهتر است اما بعد از تمام ایام تربیت اگر جهت ورزش
روز جنگ آلات سنگین بر اسب قرار دهند گنجایش دارد چه
در آن روز محتاج پوشیدن چیزی چند جهت دفع تیر و شمشیر میشود و
بر سینه اسب چند از طلا یا نقره یا امثال آنها بر دوال لجام می بندند که از
آفات محفوظ باشند و در تاختن هر چند قدم اسب را با سنگینی
بکشند که باعث تندی میشود و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور میشود
کمال مراعات نمایند و در گرو بستن حیله و مکر و فریب بخاطر نرسانند
که خلاف شرع و عقل و منشأ فتنه و فساد است و در اخبار چنین
بنظر رسیده که میان دو قبیله عمده از عربان بتقریب مکری که در اسب
دوانی وقوع شده بود چهل سال نایره جنگ و جدال اشتعال داشت

و چنین

و چندین هزار کس هلاک شدند نعوذ بالله من شرور
انفسنا و سیئات اعمالنا باب ششم در بیان مسابقت
و الفاظی که درین مقام مذکور میشود مسابقه در لغت بمعنی پیش گرفتن است
بر یکدیگر و در اصطلاح این علم دوانیدن اسبها بقصد آنکه معلوم
شود که کدام یک دونده تر اند و سبق بسکون حرف با گرو بستن
و بفتح با مالیست که بدان گرو بسته میشود و در حدیث آمده که لا
سبق الا فی نصل او خف او حافر پس اگر لفظ سبق در
این حدیث بسکون حرف با وارد شده مراد آنست که گرو
بستن جایز نیست مگر در نصل یعنی پیکان و خف یعنی آنچه در شتر بجای
سم است و مراد سر دست و پاست و حافر یعنی سم و اگر بفتح باشد
چنانکه میان فقها مشهور است و مراد او خواهد بود که دادن و گرفتن
مال گرو جایز نیست مگر درین سه موضع و بنا بر احتمال گرو بستن به
آنکه داده و ستده مالی در میان باشد در غیر این مواضع نیز خواهد بود
مگر چیزی چند که منشأ آن از شرع بد لا بیرون نیز معلوم است مثل نرد
و شطرنج و چنین گفته اند که چون این سه چیز آلت جنگ و جهاد اند

که از عمده ارکان اسلام و از اشرف عبادات است و گرو بستن در اینها
در ارسال شجاعت دلاوران ثابت از جهت سنت شده و اگر
کسی بقصد قربت گرو جوید ثواب بر آن مترتب میشود و نصل را نشان
تیر و شمشیر و سایر آلات حرب گفته اند و خف را اعم از دست
و پای شتر و فیل میدانند و حافر را در اسب و در استر و الاغ جاری دانسته
اند و این قسم گرو بستن را در مرغان مثل کبوتر را در پرواز جایز
نمیدانند و هم چنین دویدن آدم و رفتار کشتی در آب و کشتی گرفتن
از این جهت که از هیچ یک از آن فایده اول نیست و مالی که بدان گرو
بسته میشود و ممکن است که از مال جماعتی که اسب میدوانند مردم با
بعضی از ایشان باشند یا بیگانه مثل آنکه هیچ کس از ایشان با شخصی که
در اسب دوانیدن رفیق نباشند مردم میشوند و این هر سه قسم بجهت
شرع مستحسن است و بگمان [illegible] بر ایشان در گرو بستن وجود
محلل ضرور است و مراد از محلل شخصی است که با اتحاد اعلاف رفیق
نشده است یا آنکه اسب او بگذرد و مال گرو را بگیرد و اگر بگذرد
از چیزی نخواهد و چون گرو را بی او حلال نمیدانند او را محلل یعنی حلال کننده
میگویند و به اعتقاد اکثر علمای شیعه بی او و با او گرو جایز است

بلی

پس هرگاه کسی گرو بسته و هر یک مبلغی حاضر نموده با برنده خود قرار داده
و محلل پس ماند درین دو صورت هر یک مال خود را متصرف میشوند و
محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس پیشتر برسد
ربع مجموع مال از محلل و سه ربع دیگر از رفیق او است و اگر از آن سه
کس دو نفر پیشتر برسد مجموع مال از ایشان است و در لغت عربی هر یک از
اسبان را باعتبار پیش رفتن و پس ماندن نامی تعیین نموده اند اول را
مجلی میگویند یعنی ظاهر کننده یا از آن جهت که توانایی خود را یا فوق شهسواری
هویدا و آشکارا گردانیده و دویم را مصلی از این جهت که صلا در
لغت عرب ثانی بمعنی میان پشت است یا بلندیهای آخر کفل است یعنی دو بلندی
که بر جانب راست و چپ دم میباشند چون سر اسب دویم
اکثر اوقات با یکی از این عضوها از مجلی برابر میباشد او را مصلی
نامیده اند و نماز گزارنده را نیز مصلی گویند از این جهت که در رکوع
و سجود آن عضوها را حرکت میدهد و هم چنین سیم و چهارم را تا ده
مرتبه اسمها را معین کرده اند و در بعضی کتب دوازده مرتبه نیز
منقول است و چون اختلاف بسیاری در اسامی مراتب [illegible]

ازین شده و فایده چندانی در دیگر آن مراتب نمیشود وازین جهت
مذکور نشد و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دوش اسب باید
کرد نه از گردن و گوش پس اگر اسبی گردنش بلند و گوشهایش دراز
دیگران پیشتر رفته باشد اعتبار نکنند و از دوش حکم کنند باب هفتم
در شرایط مسابقه چون بمقتضای آنچه سابقا مذکور شد مسابقت
عقدیست از عقود شرعیه و باعث انتقال مال از شخصی بدیگری میشود
مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه موقوفست بشرطی چند و آنچه
از کتب فقهی معلوم میشود و اکثر فقها بر آن اتفاق دارند دوازده
چیزست و اگر یکی از آنها خللی یابد گرو را باطل میدانند اول
آنکه مسافت معین شود یعنی موضعی که اسب میدوانند معلوم باشد
و قیاس تقدم و تاخر از آخر مسافت باید کرد پس اگر در اثنای راه
یکی از اسبان پیش رفته و باز پس ماند اعتبار ندارد و بعضی گفته اند
مجموع سواران باید برابر باشند و بعد از آن شروع در دوانیدن
کنند اما اکثر فقها را اعتقاد دربست که اسب دوانیدن بعضی پیش
و بعضی پس موقوف برضای ایشانست و بحسب شرع ضرور
نیست

ضرور نیست دوم آنکه مسافت مرتبه باشد که چهارپایان قطع
آن بآسانی نمایند نه آنکه اکثر مردم حکم بضایع شدن اسبها
در آن مسافت کنند و عربان در زمین هموار اکثر اوقات
زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نمی کرده اند که پنجاه هزار گز بذراع شرعی
بوده باشد سیم آنکه چهارپایان مشخص و معلوم باشند بنظری
که یکان یکان دیده شود یا بنام یا بوصفی که احتمال دیگری ندارند مذکور
گردد چهارم آنکه احتمال پیش رفتن در هر یک از چهارپایان باشد
چنان نباشد که زیادتی بعضی از آنها بیش از دویدن ظاهر و هویدا
باشد پنجم آنکه همه از یک جنس یعنی همه اسب یا مجموع استر یا
شتر باشند و بعضی از فقها درین شرط آنقدر اهتمام دارند که
دوانیدن اسب را با یابو جایز نمیدانند اما بعضی گفته اند اگر احتمال
پیشی در هر یک باشد از یک جنس بودن نیز لازم نیست
و بنا بر مذهب ثالث دوانیدن اسب با الاغ و شتر و فیل
جایز نخواهد بود ششم آنکه شخصی بر آن چهارپایان سوار باشد
پس اگر بی آنکه شخصی بر آن سوار باشد بدوانند گرو باطل است

هفتم آنکه این جماعت همه سوار یکبار شروع در دو و ابتدا کنند و
هیچ یک پیش از دیگری نه دوانند هشتم آنکه اکثر جماعت عاقل باشند
پس اگر دیوانه یا سفیه باشند کرو باطل خواهد بود و نهم آنکه جمعی باشند
که در پیش جهاد و شجاعت در ایشان پسندیده باشد پس اگر زنان
کرو بندند جایز نیست دهم آنکه مالی که بدان کرو بسته میشود خواه نقد و خواه
جنس معین و معلوم باشد ورنه بی نزاع خواهد بود یازدهم آنکه کرو را
بطریقی بندند که در پیش رفتن امید نفعی باشد پس اگر مال را بجهت
پیکانه قرار دهند باطل خواهد بود و هم چنین اگر کل او جه را با حصه بیشتر از
از جهت کسی از همه عقب تر باشد مقرر کنند اما حصه کمتر بجهت
آن مقرر شود جایز است دوازدهم آنکه کرو مشتمل بر شرط فاسد نباشد
مثل آنکه بگوید اگر پیش افتم فلان مبلغ بدهم و دیگر هرگز بر اسب سوار نشوم
اسب خود را بکشم و این قسم التزامها که بحسب شرع معقول نیست
و چون شرایط کرو بستن در اسب دوانی معلوم شد بدانکه تیر اندازی
نیز موقوف بتعیین چند گره قدر مسافت و نشانه و آنکه تیر و کمان و عدد تیر
انداختن و زدن و روش خوردن تیر است یعنی شکستن یا
خراشیدن و زدن بر وسط یا بر کنار و گذشتن تیر از آماج یا قرار

افتی

گرفتن در آن بالجمله عقد کرو بعنوانی باید که خصوصیات آن معلوم باشد
و قابل نزاع نخواهد بود که وسیله منازعت در هیچ باب نشود بدانکه
و چون تیر اندازی از موضع این علم بیرون است بهمین چند کلمه اکتفا شد و
تفصیل آن بر ذمه همت باب هشتم در ذکر الاغ و استر
او جمله مراکب الاغ است اگرچه بدلالت خوار بی شعور اما در آیه کریمه
که قبل از این شروع گشت مذکور شده و انبیا سوار میشده اند چنانکه
از حضرت عیسی شهرت تمام دارد و بدین سبب الحمار را
راکب الحمار گویند و در کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
منقولست که حضرت رسالت صلی الله الاغی داشت عفیر نام
با آنحضرت بسخن در آمده گفت پدران من از جدم که با نوح در کشتی
بود نقل کرده اند که روزی حضرت نوح دست بر کفلش مالیده گفت
از نسل این الاغ وجود می آید که سید المرسلین و خاتم النبیین بر او
سوار خواهد شد پس عفیر گفت شکر مر خدا را که این سعادت
مرا روزی شد و نیز در کتاب مذکور از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست که در روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رحلت

فرمود عقیر اسب رخواه کسی خفته بار بر سر چاهی دید و خود را در آن
چاه افکند و بمرد و نیز در کتاب مذکور از حضرت معدن معارف و
حقایق امام جعفر صادق علیه السلام ترغیب بر داشتن الاغ وارد
شده و بهترین اقسام آن مصری است و الاغان وحشی اگرچه رنگ
و هیأت خوش دارند اما قبول تربیت نمیکنند و از ازدواج الاغ با
اسب استر حاصل میشود و آن اگرچه در جنگ چندان بکار نیاید
و سواری آن مناسب نیست مگر در فنی که غرض اظهار شجاعت و عدم
اراده گریز در نظر خصم باشد اما در قطع مسافتها دور و صبور و
استر جهت در سواری آن بیش از سایر مراکب است و دلدل را
شکل استر نشان داده اند و بهترین اقسام آنست که پدر و مادر
هر یک در مرتبه خود نجیب باشند و آنچه از کشیدن الاغ بر اسب
حاصل شود اگرچه رهوار میباشد اما اکثر کوچک و به الاغ شبیه
میباشد و از خواص استر آنست که شباهت که شباهت
بمادر بیش از پدر میدارد و از این جهت اگر مادرش اسب باشد
بهتر است و از جمله خواص آنکه منقطع النسل میباشد و در بعضی از
روایات از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که از
استر

از استر نر مثل سایر حیوانات نسل حاصل میشده اما چون در
همه بحجة آتش ابراهیم خلیل از سایر حیوانات جلدتر بود حضرت
خلیل نفرین کرد منقطع النسل شد و بعضی گفته که هر نوع که از ترکیب
حاصل شود منقطع النسل خواهد بود و بس نقل است که
اگر نر باشد خصی کنند که قوی و خوش خلق میگردد و آنچه از اخلاق
بد در اسب مذکور شد در استر بیشتر یافت میشود و از این جهت
در ریاضت محتاج تر بتربیت میباشد و بعضی که بدشواری قبول
تربیت کنند چندان بر دست و پا لگد زنند تا بدر رانند و اگر در آن
مرتبه سرکش نباشد بمحض آنکه چوبی یا ریسمانی یا دستمالی بر پایش
بندند فرمان بردار میشود و سبب رام گردیدن یا افکندن اگرچه بر دو پای
رهوار میگردانند اما بی زر است نمیکنند و بهترین رنگها سیاه
یکرنگ است بعد از آن کبود و آنچه از علامات غره و تحجیل مذکور
در اسب شد در استر پسندیده نیست چنانکه قبل از این در جلد
گذشت و در اکثر احکام هیأت اعضا و دوا برده افکندن و بر آمدن
دندانها و معالجه امراض همان حکم اسب وارد و اما عمر استر بیشتر

بیشتر میباشد و در کافی مذکور است که معدن جواهر معالم امام موسی
کاظم علیه السلام بر استر سوار بود یکی از منافقین اعتراض کرد
که چه چیز است این چهارپا که از پی دشمن نتوان رفت و در
جنگ هیچ کار نیاید آن حضرت فرمود تطأطأت عن سمو الخیل
وتجاوزت قمو العیر وخیر الامور اوسطها یعنی از
بلندی اسب فروتر و از پستی الاغ بلندتر است و بهترین چیزها آن
است که میانه باشد و نیز در کتاب مذکور از زرعان نخاس منقول است
که گفت میگذشتم از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
هنگامی که آنحضرت در حجره موضعیت در حوالی کوفه فرود آمده بود
پس پرسید از من که ما عملک یعنی چه چیز است کار تو گفتم نخاسم
یعنی دلال چهارپایان پس فرمود اصب لی بغلة فضحا یعنی پیدا
کن از برای من استری ماده فضحی گفتم فدای تو شوم کدام است فضحی
فرمود دهماء بیضاء البطن بیضاء الافخاذ بیضاء الجحفلة یعنی
سیاهی که شکم و میان رانها و لبهایش سفید باشد پس گفتم بخدا
سوگند که باین صفت استر ندیده ام این بگفتم و از خدمت
آنحضرت

آنحضرت مراجعت نمودم پس همان ساعت داخل خندق کوفه شدم
پس پسری را دیدم که استری بر آب میبرد و بهمان صفت گفتم از کیست
این استر گفت از خداوندم گفتم میفروشد گفت نمیدانم پس از
پی او رفتم به خداوندش رسیدم و استر را خریدم و بخدمت
حضرت آوردم فرمود هذه الصفة التی اردتها یعنی همین است آن
صفتی که من میخواستم گفتم فدای تو شوم دعای جهت من کن فرمود کثر
الله مالک و ولدک یعنی زیاد گرداند خدا مال ترا و فرزندان ترا
چنین منقول است از زرعان که در اندک زمانی مال و فرزند من از همه کوفه
بیشتر شد باب بیست و سیم در ذکر شتر و قبل از عرب مرکب شتر است
چنانچه در قرآن مجید وارد شده افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت
یعنی آیا نظر نمیکنند بسوی شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشاره است
بسیاری از امور غریبه که هر یک از جمله نعمتهای بی منتهای الهی است از آن جمله
با کمال توانائی شتابت اطاعت و فرمان برداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی
چنانچه از عربان منقول است که یبلغ ظماه عشرا یعنی تشنگی شتر تا ده
روز میرسد و نیز عبور در بیابانها که آب و علف نیست بی مددکاری آنها

سبزترست و بهترین رنگهای شترست اما در حدیث آمده که شتر سرخ
کوتاه عمر و شتر سیاه که روی آن مگرده و بدهیئات باشد عمرش
دراز میباشد و ارباب این فن عمر شتر را تا صد سال نقل کرده‌اند
و در افکندن و برآوردن دندانها همان ترتیب که در اسب مذکور شد
منظور باید داشت اما اگر پدر و مادرش جوان باشند یکسال
تاخیر میشود چنانکه در سال ششم مجموع افتاده عوض برآید و در سال هشتم
نیز دو دندان دیگر برمی‌آید و تمام دندانها در طرف زیرین میباشد و هم
چنین فیل و حیوانات سم شکافته در طرف بالا دندان نمیدارند و شتر
چون اسب دو قسم است عربی و ترکی و از ترکیب هر دو قسمی دیگر یافت
میشود که امروز در ولایت ایران متعارف است و این قسم در کشیدن
بارهای سنگین بکمال توانائی و قدرت و در رفتار بس کاهلی
شتر عربی نیست و در هوای گرم زود عاجز میشود و اکثر چون استر منقطع
النسل میباشد و اگر نسل هم رسد بدخلق و بی فایده خواهد بود
و از جمله مراکب فیل است که با کمال قوه و تنومندی باندک فرصتی تربیت
می‌پذیرد و فرمانبردار میگردد و چنانکه در طریق صید کردن نقل کرده‌اند
که

که گوالی بر سر راهش کنده خس پوشش میکردانند و چون در آنجا فتد یکدو
روز گرسنگی و تشنگی غالب گشته شخصی میآید با چوب و دست انواع
رنج و آزار میرساند و دیگری میآید و آن شخص را از آزار دور میکرداند
و اظهار مهربانی مینماید و آب و علف میدهد هر روز دیگر بعد از رنج و آزار بسیار
همین شخص کریم ظاهر میشود و اظهار مهربانی مینماید چون مکرر این معنی متحقق
شود بآن شخص دوم الفت میگیرد و در حرکت و سکون پیروی او میکند و
باندک اشاره مطلب مینماید و آن دو قسم است حبشی و هندی قسم
اول در سر خرطوم دو زیادتی مانند انگشت دارد و قسم ثانی یکی و هر دو
خصوص اول نهایت توانائی دارند اما اگر آفتی بخرطوم رسد زود عاجز
میشوند ازین جهت در جنگ چندانی نفع ندارد و گاه باشد مضرتی تمام
رسانند چه اگر در لشکر دشمن زخمی بخرطومش رسد اکثر خلط بازگشته
و بسا باشد که متوجه قلب لشکر خود گردیده تمام سپاه را پریشان سازد
و در تفاسیر و احادیث چنین مذکور است که در سال تولد حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پادشاه حبشه لشکری انبوه متوجه مکه
معظمه کرده بود و فیلی تنومند که نامش محمود بود بقصد خرابی اصل خانه
کعبه با آن لشکر روانه شد چون بحوالی مکه رسید شتران عبد المطلب

را در چراگاه دیدند و بغارت گرفتند این خبر که بعبد المطلب رسید متوجه آن
لشکر شد و ایشان او را بکمال تعظیم و توقیر بمجلس سالار خود آوردند و ازو
سوال کردند که بچه مطلب آمدی گفت بجهت باز خواست شتران آمده
ام سالار ایشان در تعجب مانده گفت من بقصد خرابی خانه که اهل مکه می
پرستند آمده ام و تو سالار وی گردیده ایشانی اگر التماس خراب
کردن آن خانه میکردی قبول میکردم شتران چه باشد که از من میطلبی عبد
المطلب گفت من خداوند شترانم و خانه کعبه خداوندی دارد که حفظ کننده
اوست این بگفت و شتران را گرفته مراجعت نمود در اثنای راه بفیل
رسید و او را آواز داد گفت ای محمود میدانی ترا بچه کار آورده اند
فیل با سر خود اشاره کرد که نمیدانم گفت ترا آورده اند که خانه خدا را
خرابی کنی آیا خواهی کرد فیل اشاره کرد که نخواهم کرد پس روز دیگر که لشکر
متوجه شدند چون بحد حرم رسیدند فیل بایستاد و هر چند سعی
کردند پیشتر نرفت ناچار او را گذاشته خود متوجه شهر شدند چون
نزدیک حرم رسیدند سپاه الهی در صورت مرغان هوا ظاهر شدند
و هر یک در منقار کلوخی داشتند مرکب از سنگ و گل که از دانه
عدس بزرگ تر نبود چون برابر سرهای آنجماعت رسیدند آن
کلوخها

کلوخها را بر سرهای ایشان زدند چنانکه از دهان یا بینی ایشان بیرون رفت
و در یک لحظه تمام آن لشکر بدین طریق کشته شدند مگر یکی که از آنجمله خبر بحبشه
برد چون نقل این حکایت بانجام رسانید یکی از آن مرغان پیدا
شد بالای او تولایت میبود که آن مرغان بدین شکل بودند در اثنای
این سخن رسیده و همان سنگ بر سر او زده او را نیز روانه
جهنم ساخت و در حدیث آمده که بر هر سنگ ریزه نام کشته نقش شده
بود و اشاره باین واقعه است آنچه در قرآن مجید خطاب بحضرت
رسالت صلی الله وارد شده الم تر کیف فعل ربک باصحاب
الفیل در معالجات امراض و آن بر ده باب مشتمل است باب
اول در امراض سر و چشم اما ناخنه پرده سفید است اطراف
چشم که بسبب حرارت زدگی پرده حدقه می آید و میپوشاند و چون از
گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه بحدقه رسد علاج آن باید کرد بای
طریق که اول رسن را بر زمین نرم خوابانند و سوزن در زیر آن برده
گرده یا ابریشم یا موی بلند سازند و با تیغ ببرند و آن موضع را بروغن

چوب کنند و دستمالی بر چشم بندند که یکدو روز از هوا محفوظ باشند
و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته میپاشند علاج دیگر که محتاج بریدن
صبر زعفران و مشک و سنبل و صبر و نیل و انزروت از
هر یک یکدانگ پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع را نرم صلایه کرده
با عسل صاف معجون سازند و مکرر با پر یا میل در چشم کنند و این معالجه
آب سفید و سیاه را نیز زایل میگرداند و اگر ناخنه سرخ رنگ
باشد یکدو گرد دم خشک که دو شب بیند و چون سرمه در چشم
کنند اگر بسبب صرعی از افتادن یا از خوردن بر جای سخت
بعد از خون گرفتن آرد جو و تخم مرغ مرهم کنند و بر چشم بندند و اگر
علت آشفتگی چشم گرمی هوا باشد پوست هلیله زرد دو کف
دریا و زرد چوبه و نبات سفید مساوی یکجا کوفته و بیخته چون
سرمه در چشم کنند و اما علاج لکه سفیدی آنست که سر آدمی
را باید و سه روز در چشم کنند علاج دیگر موی سر آدمی را در
کوزه سفالین کرده سر کوزه را بگل محکم بگیرند و یکشبانه روز
در تنور گرم گذارند تا بسوزد آنگاه چون سرمه سائیده در چشم کنند

جوز بوا و مامیران چینی از هر یک یکدرم کافور فلفل از هر یک یکدانگ
صلایه کرده در چشم کنند علاج دیگر پوست تخم شترمرغ و پوست تخم مرغابی
از هر یک یکمثقال و استخوان کرده ران خرگوش و صدف سوخته کف دریا
از هر یک یکدرم مشک و کافور از هر یک نیم درم سائیده در چشم کنند
علاج دیگر پیه خرچنگ و آب کندنا با عسل آمیخته در چشم کنند علاج دیگر
صبر و زعفران و کف دریا همه مساوی صلایه کرده فتیله از پنبه بعسل آلوده
کنند و دارو ها را بران فتیله پاشیده در چشم گذارند و در معالجه جراحت
و آب سیاه پوست چوبی ببرابر روغن گاو و بر خرقه مالیده بر
چشم را ببندند و بخور زنند بعد از آن زنجبیل و نبات و فانید از
هر یک نیم مثقال با یکدانگ و دو جو مشک معجون ساخته هر روز دیگر
بخورند و درین ایام بروغن گاو چرب کنند و سر را در میان آب
روان داشتن آب بسیار نافع است و در معالجه تشنگی خوناب
جگر گوسفند و خون کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته در حوالی چشم مالند
و چند قطره در چشم چکانند و اما امراض سر چند گونه است اول آنکه خلط
فاسد در دماغ بهم رسد علامتش آنست که بدن خشک شود و بهم

کند و بآب خوردن خوردن چندانی رغبت نکند علاج زعفران
و انیسون از هر یکی دو درم کوفته بیخته با پنج درم شکر معجون سازند و چهار
روز بخورند [illegible] سیاه و [illegible] و ثلث [illegible] پارسی از
هر یک ده درم [illegible] میان [illegible] گذارند و در بینی اسب بدمند و سر او را
بالا کنند تا اثر دارو بمغز رسیده آب در چشمش ظاهر شود و بعد از سه
روز زرده تخم مرغ با روغن تازه بگلویش ریزند و اگر در سر سودا دارد
علامتش آنست که بوسته چون ادم وسواسی سر می جنباند و چشم
تیره و تاریک میشود علاج دیگر شاه تره و زرد چوبه و شکر سفید از
هر یک ده درم سپند و جاوشیر از هر یک پنج درم زعفران و قرنفل
از هر یک دو درم مجموع را در ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند
پس سه قسم نموده هر روز قسمی بگلویش ریزند علاج دیگر هفت
روز هر چهار رطل شیر با یک رطل شکر آمیخته بدهند و اگر بجدوار
رسیده بهبود [illegible] و از هر دو شقیقه خون بگیرند و بیخ
نرگس را در شراب کهنه جوشانیده حقنه کنند و پر کاهی را
با گلاب و کافور و بول الاغ آمیخته بگلوی اسب ریزند و [illegible]
[illegible]

و پوست سیاه را در آب جوشانیده و حقنه کنند بسیار نافع است و اگر
پوسته چرک از بینی آید و در رفتار درست [illegible] را بر زمین کشند قسط سفید
[illegible] در روغن جوشانیده قدری بگوشش و دماغش ریزند و تمام [illegible] را بسیار
[illegible] بمالند و اگر [illegible] ساق چشم ورم داشته باشد برگ نارنج را با
سرکه و روغن و حنظل از هر یک [illegible] با قدری سیر [illegible] گوسفند بجوشانند
تمام بدن بمالند و دو طرف [illegible] شکل صلیب داغ کنند و اگر خون
از بینی آید و ورم را محکم ببندند [illegible] بهترین معالجات آنست
که [illegible] دماغش [illegible] کنند و روغن گاو را در بینی چکانند و زرده
تخم مرغ با روغن آمیخته بگلو ریزند و اگر هوا گرم باشد حقنه کافور و
زعفران [illegible] کنند و کاهی آب با هوای سرد بعد از حرکت باشد
آن میشود که بر دو طرف لب [illegible] برآمدگی باشد
[illegible] بهم میرسد و نفس تنگ میشود [illegible] علاج [illegible]
هلاک میشود علاجش آنست که موضع را بشکافند و آن برآمدگی را
بیرون آورند و نمک بر آن کنند باب دوم در معالجه حلق و سینه
اما جذام علامتش آنست که زبان سیاه شود و چشمها بگود
رفته و آب از چشم آید علاج ده دانه سیر [illegible] درم روغن جوشانیده

بحلقش بریزند و آب و جو کمتر از عادت دهند و اگر زبانش سرخ و آماسیده باشد
موی بر دانه بیرون کند و حلبه با زرده تخم مرغ بدهند و اگر سرفه باعث هوا
زدگی باشد تشنها زیاد میشود و آب از بینی فرو آید علاج هفت عدد تخم مرغ را
در سرکه بشکنند بگذارند یکشبانه روز تا پوست آن بسیار نرم و نازک شود
در وقت گرسنگی یکان یکان را بجوی دست اسب افکنند و چون تخفیف یابد
قدری موی بر دانه بیرون کنند و با رازیانه و عسل و روغن و شیر پخته چون
ساخته بدهند و این علاج اکثر اقسام سرفه را نفع دارد و اگر سبب سرفه
حرارت باشد در روز هوای گرم زیاده میشود علاج دیگر سه رطل شیر و یک رطل
شکر و سه درم کتیرا با هم ممزوج ساخته بحلقش بریزند و اگر علت سرفه
آن باشد که چیزی مانند پر یا غبار در علف بوده باشد و بحلقش چسبیده
علامتش آن است که پی در پی سرفه میکند علاج دهان اسب را
ملاحظه کنند اگر ممکن باشد آن را برآرند و الا چند روز برگ نی و علف تازه
بدهند که نافع است و گاه باشد هوازدگی باعث سرفه شود اما زبانش
گلو ورم کند چون خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد که قدرت بر
شیهه نداشته باشد و این مرض را سقاوه گویند و اگر زود دریابند علاج
نکنند هلاک شود و اگر در اسبان گرم سیری که ببلاد سردسیر آرند

بی

سبب آب و هوای سرد و در وقت عرق حادث میشود و دوا
علاج حوالی سینه را چرب کنند تا ماده میل به بیرون کند چون نرم
شود نشتر زنند تا هر جا که در سینه باشد دفع شود داغ نیز کنند مرهمی و نمک
کوفته برگذارند و قسمی دیگر از هوازدگی میباشد که باعث خستگی و گرفتگی
در گردن و گوش و چشم و سوزش و ورم میدارد و این قسم را قبض گویند علاج
دیگر سرهای گوش هفت جا را داغ کنند و بعضی نشتر
گوشش سرکش و میان پیشانی و سر استخوان را هم
تا این گرم میشود و در خانه گرم با ریگ ببندند و سر را در
روغن جوشانیده به تمام سر و بدن بمالند و نمک و حلتیت و زیره کرمانی
و کافور از هر یک و زنگ و بلیله سیاه و تخم زرد کوفته با موم که در شیره پیاز
بخورش دهند و چند روز بعوض علف زرد و ک را بر زیره کرده بروی
زمین بریزند تا گردن بلند بخورد و گاه باشد که در وقت عرق آب دهند
و باعث گرفتگی سینه میشود چنانکه چشم و گوشش بحال خود باقی
باشد اما چون چیزی بدو را بگیرد و بعد از لحظه رها کنند نفس را تند زند
و پره های بینی طرز زند و اعضا خشک شده گردن بجانب چپ و راست

دشوار باشد علاج دیگر چاره آنکه از میان دو ران باشد بگشایند و [illegible] کرمان
و دست بر پای راست بگشایند و از چهار رگ بمقدار دو رطل خون بگیرند و بشکل
اسفند را در آب حل کنند و کوفته و تمام اعضا بمالند و چهار رطل پیاز را
کوفته قدری آب را بر آن بپاشند پس بیفشرند و شیره آن را بحلقش ریزند
و جو را نصف عادت بدهند و اگر این حالت از جو خوردن بسیار بوقت
بهم رسد علامتش آنست که سست و سنگین شود و اگر حرکت فرمایند پا پیچ
سکندری خورد و بی اختیار بر زمین افتد و از چشمش آب آید علاج دیگر چاره آنکه
در سینه است بگشایند و دو رطل خون بگیرند و چهار رطل شیره پیاز را با یک رطل
روغن آمیخته بحلقش ریزند و آب گرم در تمام بدن بپاشند و چند روز از جو
باز گرفته علف تازه بدهند و اگر در این حالت چاق باشد که در چهار
دست و پای گرم شود و در جهت ترس سم را بر زمین بزند و قدرت بر حرکت
نداشته باشد و در سرگین افکندن ناله کند و این بدترین امراض است علاج دیگر
آنست که اول پرده بینی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید بعد از
سمهای چهار دست و پای را بتراشند تا حدی که خون ظاهر شود و چند
آجر را گرم کرده و شیره تازه و سرکه کهنه بر آن آجرها بریزند و در [illegible]
بر بدن اسب گذارند و شیره و سرکه بر زمینی که بقدر گرم شالی باشد بپاشند
و اسب را چهار روز [illegible] بر آن زمین بدارند تا [illegible] رود و باعث

معین ماده شود بر دست و پا امتحان را بگز بگیرند تا سه روز و بعد از آن از ۸۸
دو رگ که بالای سم است یک رطل خون بگیرند پس دستها را بمیان خاکستر
گرم گذارند تا خون بایستد آنگاه زاج و مازو با قطران آمیخته گرم
بر سمها بسته شود و هر روز از نو تازه تازه کنند تا وقتی که جوک منقطع
و در آن مدت عوض جو علف تازه بدهند باب سیم در معالجه
قولنج و سایر بادها اکثر امراضی که از این مقوله باشد از خشکی طبیعت
و پیچیدگی روده است که حادث میشود و به که خوردن خاک باعث
باشد علامتش آنست که بسیار خوابد و غلطد و نفس تند زند و ناله
کند علاج تو در بر گردن و کمر افکنند و ساعت بساعت تنگ بکشند
که نفس دشوار زند و پیوسته حرکت دهند و خار بر ابرو و دم و شکم
زنند تا بحمد الله اخلاط رزد و پیوسته عرق آن ماده دفع شود و مقعد را
چوب کهنه پیاز یا سیر یا صابون شیاف کنند و بعد از آن
با چوبی در میان سوراخ مقعدش گذارند که اگر التفلخ گرده باشد دو
گردد و اگر از خشکی باعث حبس سرگین شده باشد دست
با روغن مقعد کرده بیرون آورند و اگر میسر نشود آب را از [illegible]

دنبه و عسل نیم گرم بکلفش بریزند و با شراب و روغن و عسل نیم گرم حقنه ۸۹
کنند و شکم را بروغن [illegible] سازند و دو مثقال تخم
[illegible] را صلایه کرده باد در سوراخ بینی بدهند و اگر با آب گرم حقنه کنند
بسیار نافع است علاج دیگر نیم رطل هلیله زرد را با علف آن مویز و قدری
[illegible] در ده رطل آب بجوشانند و صاف نمایند و بخوردش دهند یا
حقنه کنند و اگر با علامت سابق شکم بر آمده باشد و [illegible]
[illegible] بر پهلوهای خود کند سه رطل شراب کهنه و یک رطل [illegible] گوسفند و دو رطل
[illegible] و مغز قلم حلبت در پنج رطل آب بجوشانند صاف نموده حقنه کنند
و نیم مثقال زهره گاو را با یک رطل آب [illegible] حل کرده بکلفش بریزند و بگردن [illegible]
علف بدهند علاج دیگر مویز دانه بیرون آورده و بادیان و [illegible]
مجموع را کوفته با عسل معجون سازند و بخوردش دهند و اگر [illegible]
داخل کنند نفع دارد و اگر با این علامات خود [illegible]
دهند تمام بدن عرق کرده باشد [illegible] رطل بول آدمی و یک رطل آب کاسنی و نیم
رطل آب برگ [illegible] و نیم رطل آب [illegible] مجموع را در ظرفی کرده یک رطل
پیاز در آن افکنند و تخم [illegible] حلبت از هر یک [illegible] مثقال اضافه
نمایند

۹۰ نمایند آنگاه بجوشانند و صاف نمایند بکلفش بریزند و بعد از آن علف و برگ
که میان [illegible] کنند و با نمک و آب نیم گرم حقنه نمایند و دست
و پا و زیر شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم و بینی آب
و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد [illegible] گوش را و داغ کوچک کنند
و اگر زیر زبان را بزنند بهتر نیز زنند و نیم رطل حبة الخضرا را کوفته با یک
رطل روغن آمیخته بکلفش بریزند علاج دیگر [illegible] را با روغن [illegible]
صلایه کرده با روغن کنجد آمیخته بخوردش دهند که این قولنج از هوای
بسیار سرد بهم رسد و علامتش آن است که کف [illegible]
دهان [illegible] و موهای بدن راست می ایستد و آب از
چشم می آید علاج دیگر بیست مثقال قسط [illegible] را با بیست دانه
سیر کوفته در روغن زیت [illegible] و بر تمام بدن اسب بمالند و اگر
سبب قولنج حبس البول باشد علامتش آن که هر لحظه پا را پهن نماید
که در بول کردن [illegible] و عرق بسیار میکند و می
افتد و برمی خیزد علاج دیگر [illegible] خالص آلوده نمایند و سوراخ

ذکر جو وانند و دست را بکلی آلوده نمایند و لحظه لحظه از وی بشش با کف بمالند
و اگر هذیان چنین شود دست را چوب بکهربا نمک و مشک آلوده سازند
و باندرون فرجش کنند و در اسب نر چوب باندرون مقعد
کردن نفع دارد و برای مثانه از وضع خود گردیده باشد درست میشود
و اگر بول اسب قطره قطره آید بجای آب شیر و دوغ بدهند و در اکثر
این امراض از آب و جو پرهیز فرمایند و بعد از تشنگی دگر تشنگی تمام آب
نیم گرم بدهند و جو کمتر از عادت و بهتر است که نصف قدر عادت گندم
را جوشانیده بعوض جو بدهند و هر روز قدری از آن کم کنند و بیشتر از آن
جو بیفزایند تا وقتی که بقدر عادت رسد و بهترین معالجات
در عموم امراض خصوص رنجهای باطنی آنست که بدعا و تصدق متوسل
شوند چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی ابن طاوس علوی در
کتاب امان الاخطار نقل کرده اند که شخصی این دعا را بر اسب مریض
خواند و بقصد اله آن اسب زنده شد اقسمت علیک ایتها
العلة بعزة عزة الله و بعظمة عظمة الله و بجلال جلال الله
و بقدرة قدرة الله و بسلطان سلطان الله و بلا اله
الا الله و بما جرى به القلم من عند الله و بلا حول و لا
قوة

قوة الا بالله الا انصرفت باب چهاردهم در معالجات سایر
امراض باطنی اگر رحمتی بشنش رسیده باشد علامتش آنست که
در سینه چنانکه تنگی بهم رسد که چون از آخور باز کنند راه رفتن دشوار باشد
و دست و پا بهم برآید چون چند قدم برانند الحال برطرف شود اما بلنگد
علاج چون بگیرند و نمک بگوشت خوک باشند بر آتش نهند تا جوش آورد
آنگاه بسینه اسب بمالند و در آب عمیق افکنده تا شنا کند و اگر علت کوفتن
علامتش آنست که سر فرو دارند و تمام اعضا سست گردد و چشم را
خوابانیده دارد و دست و پای از رفتن مضطرب باشد و بینی گاهی گرم و
گاهی سرد شود و کمتر خورد و علاج از چهار دست و پا رگ زنند و نفط و نمک بمالند و
خون بگیرند و بکرو زرد آب خورانند آنگاه چهار رطل مویز و پنج عدد چهار رطل
کشنیز و نیم رطل شاه تره را در ده رطل آب بجوشانند تا بعد از رطل
آید پس صاف کرده بحلقش ریزند و اگر خشکی بر اسب غالب گردد
علامتش آنست که باریک و نزار شود و سینه جا ماند و بینی خشک شود
علاج بکتب از خوراک باز گیرند پس روغن گاو و روغن کنجد از هر یک نیم
رطل در گلویش ریزند و موی سر بزغاله سوخته بسایند و با زرده تخم مرغ بگوزندش
دهند و چند روز علف تازه دهند و اگر علت استسقاء اسب برطرف شود

۹۴ و کم شود چنانکه علف نخورد یا هر روز از قدر عادت چیزی کم کند علاج جو د
کاغذ جو ماغش رسانند و روغن بکلوبش ریزند و با به و شراب
کهنه حقنه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یک سه مثقال هلیلث و
یکمثقال هلیله زرد و سپندان سرخ و زیره کرمانی و نانخواه و سقز از هر
یک دو مثقال مجموع را کوفته با شراب جوشانیده صاف نموده بحلقش
ریزند و این دوا را سه روز یکبار ریزند و اگر اسبی کرم در شکم داشته
باشد علامتش آنست که پوست بر بدنش خشک شود و موی بهار زرد آست
شود و کردن بدیوار مالد و علف بسیار نخورد اما فایده ان ظاهر نشود
علاج یک رطل خرما و یکمثقال صبر را در شراب جوشانیده صاف نموده
نیم رطل روغن اضافه نماینده بکلوبش ریزند و یک رطل حلبه و نیم رطل سپندان
با جو یا کنند میکر در شراب جوشانیده سه روز بدهند علاج دیگر یک رطل
مویز سیاه را دانه بیرون آورند و یک رطل حلبه را به آب کرم شسته
خشک کنند و زیره کرمانی و بادیان و کشنیز و نانخواه و خردل سیاه
از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته با دو رطل آرد جو خمیر کرده بخورد رش

دهند

دهند و دفع تشنگی آبی که گوسفند در آن تخمه و مهرا شده با
سرد که بحلقش ریزند و اگر از هوای بسیار گرم یا حرارت مزاج ضعیف
شده باشد آرد جو و ریونه چینی را با یخ تازه بیامیزند و بدان حقنه کنند
و قدری کافور در گلاب حل کرده به ماغش ریزند و یا بی هر روز یکمثقال ریوند
در آب حل کرده بگلوی اسب ریختن حرارت تشنگی میکند اما ریوند
خراسانی باشد و دو مثقال با بدوا و ریوند زیاده ازین با سب مینول(?) داد
در اسبی که کور یا پیر شده باشد اصلا — افلیج
میشود و این از عوارض
بود در مزاج انسان — علت برودت
اگر سردی هوا باعث ناتوانی شده باشد — بیند هرد
یکدو روز عسل نیم کرم و آب — بحلقش
ریزند و جوی برشته با علف — علاج دیگر
بدهند

۹۵

یا طبلری

بعضی از دو ندانها باشد که بدان سبب علف و جو را خوب بخاید و هضم
نشده از معده بگذرد و علاجش آنست که دندانها را بشکنند و بعد از
روغن گرم بمالند و چند روز در آب گرم بمالند و جو را تر نمایند و اگر
اسبی علف آلوده به بول گربه خورده باشد بخصوص وقتی که آن گربه مار
یا بعضی از حشرات خورده باشد علامتش آنست که زبان زرد و
دست و پایش سست مضطرب میگردد و در رفتار می افتد علاجش است
که ورگ شقیقه را بگشایند خون ها بریزد و ظاهر میشود و آن مقدار
بگیرند که رنگ خون سرخ شود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل
کرده بحلقش بریزند و اگر آن رگها ظاهر نباشد سر اسب را بزیر آورده
بسر پشتش ببندند که باعث ظهور آن رگها میگردد و دیگر امراض باطن
که در ظاهر علامات دارد هر یک در موضع خود مذکور خواهد شد
باب پنجم در معالجه اورام اما ورم سر و چشم اگر از خوردن
خزهره که در فرج اسب سمیت دارد حاصل شود علاجش
آنست که از ورگ شقیقه یک رطل خون بگیرند و کافور را در گلاب

حل

حل کرده بر ورمش زنند و بیخ صمغ را در شراب جوشانیده بحلقش ریزند و آبی
که تمر هندی در آن جوشانیده باشند سرد کرده بدهند و اگر اندرون گلو ورم داشته
باشد آرد جو را با آب سماق یا سرکه یا انار دانه ترش خمیر کرده بعوض جو بدهند
و اما ورم کوهان و پشت که از کثرت سواری یا هوای سرد و در وقت
عرق حاصل میشود علاجش آنست که اول نمک و سپاه دانه را کوفته با روغن
بمالند و پاره نمد سبز را با روغن آلوده کرده بگذارند و زیر آن موضع ببندند
و اگر برطرف نشود حلبه و لسان و زرشک و مرکی کوفته با سرکه مرهم ساخته
ضماد کنند تا وقتی که ورم زایل شود یا بگشایند پس هر چرکی که داشته باشد
بیفشرند و زنگار سوده بپاشند و امثال مرهم را بر بالای زنگار ببندند چند روز
تا وقتی که چرک تمام شود و اگر بعوض آن مرهم قطران و صبر صلایه کرده با روغن
بمالند بسیار نفع دارد و اگر زیر دست مهر نشک بقدر لیموی ورم کند شکافته و
هر چرک و خونی که داشته باشد بیفشرند و نمک را با برگ گل خطمی
کوفته آن زخم را پر کنند و دور دورش را فتیلکی و زیره داغ کنند و اما
ورم خصیه علاجش آنست که در میان آبی عمیق رو بیاورانند و زیره با بلادی
خشک را کوفته با مویز دانه بیرون کرده و عسل و روغن زیت معجون کرده
به بندند و در ورم ذکر میه هرغزا در روغن زیت جوشانیده مکرر بمالند

دارد استسقا علامتش آنست که شکم و سایر اعضا آماس کند و چون انگشت
بر آن آماس گذارند نشانه زور کنند فرو رود و علاج در آفتاب گرم بندند و
جهاز سفید و پوشانند چنانکه سر را با عرق کند پس زیر ناف را مقدار دو
انگشت سوراخ باید کرد و بقدری که فتیله کتانی پیش داشته باشند تا
زردابی که زیر پوست جمع شده باشد بیرون آید و بعد از آن حرکت
بسیار فرمایند که همه ماده دفع شود و آنگاه نفط سفید بر موضع زخم بمالند و
در آن ایام بعوض علف برگ ترب و برگ کرفس بدهند و اگر یافت
نشود نخود را در آب خیسانده بعوض جو با آب را سرد کرده در وقت
تشنگی کمتر از عادت بدهند و اما ورم زانو علامتش آنست که دنبه و خرما
را کوفته بر آن موضع بندند و اگر ورم بسیار سخت باشد قدری حلبه بر آن خلط
کنند و بعد از سه روز که ورم نرم شده باشد به نشتر شکافته هر
چرک و خونی داشته باشند بیفشرند و اگر باین داروها نرم نشود پیاز
و نرگس را کوفته بندند و اگر بهیچ وسیله نرم نگردد داغ کنند و اگر محل
رستن موی بالای سم ورم کند و چیزی مانند آب بیرون آید و این
اکثر در زمستان که در زمینهای نمناک بر آب و علف میگردد بهم میرسد
علاجش آنست که زاج و مازو را کوفته با قطران که زخته بیامیزند و بر تمام

ورم تمام سم بمالند و خیک پاره پشکل سفید بر سم بندند و اگر عضوی از اعضا
بسبب آنکه بدن مار یا سایر حشرات ورم کند سیر را کوفته با سرکه
یا آب لیمو بمالند و روغن بر ماعش بریزند و جگر طحال خوان بگیرند پس اگر
این ورم حوالی سر باشد رگهای شقیقه و اگر در موضع دیگر باشد
رگی که در آن حوالیست بگشایند و سیر و سرکه و خاک باران دیده
بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب گره بهم رسد چون مهره
سخت و این اکثر در پس دستها می باشد علاجش آنست که قدری زرنیخ
بمالند و باندازه دو قدری سرب را پهن کرده بر آنجا بندند تا نرم شود و
اگر باینها معالجه نشود حصه پیاز نرگس و تخم مصطکی و بال شتر کوبند و مرهم سازند
پس حلقه از آهن که در آن مهره را بگیرد بر آنجا که استاده آن مرهم در
میان آن حلقه بر سر مهره بندند تا وقتی که نرم شود و آنگاه شکافته بیفشرند
و نمک پر کنند باب ششم در معالجه جراحات اما زخم سر
و دوش اکثر قابل علاج نیست مگر سعی تمام در علاج کنند اندک
سواری نماز عود کنند و طریق معالجه آنست که با نیش زخم را نشتر زنند که
ماده بیرون آید پاک کنند و مرهم بر بالای زخم نهند و اگر کهنه شده
باشد چند داغ کنند چنانکه تمام زخم را فرو گیرد و داروهای

که گوشت نو برویاند استعمال کنند و اما سایر زخمها اگر گوشت اطرافش ۹۹
فاسد شده باشد برگ بوته خشک و زنگار را به صلایه کرده با روغن
مرهم ساخته و بر زخم گذارند یک شبانه روز که گوشت مرده را زایل
میگردانند اگر سرگین اسب را خشک کرده بسوزانند و با روغن آمیخته
بر زخم بندند نیز نفع دارد و اگر با اینها زایل نشود تخم بزرگ
دانه را کوفته بندند علاج دیگر چوب بید تر و پوست خرزهره را بسوزانند
و خاکستر آنها با آب نمک بر زخم بمالند اما از نصف بیشتر نگذارند که
استخوان را نیز میخورد و اگر در زخم کرم بهم رسیده باشد اول با آب
کندنا بشویند بعد از آن آهک آب ندیده و زاج را صلایه کرده بپاشند
و چون کرم و گوشت فاسد در اطراف زخم نماند و عوض رستن
گوشت تازه و ازاله زخم باشد پوست هلیله و پوست انار شیرین
و [illegible] و کندر را مجموع کوفته با سفیده تخم مرغ بیامیزند و یکشبانه
روز بر آن موضع بندند بعد از آن گشوده بنمک و آب گرم بشویند و با دنبه
و روغن [illegible] چرب کنند و چون میل بخشکی کند قیر و موم و کندر
را در سرکه کهنه پخته مرهم سازند که [illegible] زنند و جدا ازند
اما زخمی که از گزیدن سباع حاصل شود بهترین علاجها آنست که هر روز
چند مرتبه با آب سرد بشویند و حلتیت را در روغن زیت حل نموده بمالند

لفوی

و در زخم پلنگ ضماد مرارت گاو بر آن زخم بندند و اگر بسبب افتادن از ۱۰۰
جای بلند صدمه با عضوی از عضوی رسیده باشد مغناطیس را با آب [illegible]
دیگر بر آن موضع بمالند و با دنبه چرب کنند و در زخم تیر و شمشیر
کرم سرخی که در زمین میباشد خشک کرده صلایه کنند بر آن
موضع بپاشند و زرد و [illegible] را صلایه کرده با عسل بیامیزند و بمالند و
هر گونه زخمی را از آب و هوای سرد و بوی خوش پرهیز باید فرمود
و چوب گز با پوست خشخاش بپزند با سرگین حمام و عضو زخم دار را
با آن بشویند و اگر پیکانی یا استخوانی در میان گوشت مانده باشد
پنبه را با آب کاسه ترکیده تر کرده بر آن موضع گذارند و دهن زخم با پیه خوک
چرب کنند و بعد از بر دل آوردن جای آن را زرده تخم مرغ و نمک
بر نهند و در جذب ادرات [illegible] مغناطیس کمال تاثیر دارد ۵
و هر زخمی که بعد از التیام موضعش مو بر نیاورد تراشه سم اسب سیاه را
بسوزانند و صلایه کرده با روغن زیت بر آن موضع بمالند و اگر جایی
از بدن را بسبب [illegible] ظاهر زخم نشود و خون آید ماش کاورا با حنا
و خطمی آمیخته بمالند اما این گونه زخم هر چند علاج نکنند بهتر است از جهت
که باعث دفع اخلاط فاسد و حفظ از شر امراض [illegible] است اما ۵

زگیدن سم که از راه شقاق و غیره گویند علاجش آنست که آن شکافها
را به آهک و نفط پر کنند و دنبه و قطران را گداخته و نیم گرم بر آن ریزند
و روغن بادام مغز مالند و مگذارند سواری کنند علاج دیگر غله و روز جو
ندهند و شیر و حلوا و خشخاش و روغن بادام آمیخته بحلقش ریزند و چون
شروع در جو دادن کنند مقداری از عادت کم کرده بعوض آن
کشنیز خشک اضافه نمایند و پیه را در کرباس پیچیده بر ساق بر ساق
بندند که از آنجا قطره قطره سم میآید باشد و شیر و کند و زاج
و پوست انار و مغز بادام تلخ را صلایه کرده با شیره عنب الثعلب
در روغن آمیخته نیم گرم چند روز بر جای سم و خردگان مالند و مرده
سنگ سوده با روغن گل مالیدن نیز نافع است و اگر سم از بی نعلی سقط
باشد قطران و نفط سفید را جوشانیده بر میان سم ریزند و آرد
گندم را با پیه گوسفند و آب کنند تا خمیر کرده شده روز ببندند و در زیر
پای سرگین خشک ریزند باب هفتم در معالجه جوشش و خارش
دلگه اما خارش زیر دانه است بقدر نخود یا بزرگتر که در گردن اسب پیدا
میشود و اگر بزودی علاج نکنند تمام اعضا فرو میگیرد و باعث هلاک میشود
و اکثر این مرض از خوردن سوسمار کوچک در میان علف حادث میشود
علاجش

علاجش آنست که آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه را بیرون آورند
و زخم را برگ برگ کوکنار کوفته پر کنند و اگر در زیر دم چنین دانه بهم رسد
و این اکثر در اسبان سفید میباشد علاجش آن است که بشکافند آن
دانه را بیرون آرند و آب لیمو و نمک مکرر مالند و اما سایر جوششها
که تمام بدن گرفته باشد علاجش آنست که بقدر یک رطل خون بگیرند
و همان خون را با لعاب خطمی سفید آمیخته بر تمام بدن مالند و اگر جوشها
جوشش تمام بدن بمالند زرد باشد نمک را با روغن گاو آمیخته
بمالند و اگر دهن آن جوششها گشاده باشد و آب زرد متعفن
بیرون آید زنگار و نوشادر و نمک قلیا را صلایه کرده بپاشند و
زرنیخ و گل ارمنی از هر یک دو مثقال با آرد جو آمیخته بخوردش دهند
علاج دیگر زیره را بسوزانند و خاکستر آن را در آب کرده بخوردش دهند
و پنجه مرغ و کبوتر فارسی و مثل آن نمک و کرفس و روغن کنجد جمع کرده بر بدن
بمالند و با آب صابون و تاریخ بشویند و اگر جوشش بر مغز زده باشد
و خوردگان داشته باشد خاصیت شود و این بیماری از شقاق است علاجش
آنست که اول قدری خاکستر در آب گرم ریخته بدان ساق و دست
و پای اسب را بشویند هر روز دو مرتبه بعد از آن زنگار در روغن زیت و
موم بمالند و بعد که بشویند و نگذارند که دست و پا را به آب گذارد و دیگر

۱۰۴ مثقال ربونرا در روغن که با نخ سرد کرده باشند ریخته بخورد بش
دهند علاج دیگر مرداسنگ و انزروت را صلایه کرده با روغن
گل سرخ بمالند و اگر در زیر جبهه دانه های جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی
آن دانه ها را بسوزن سوراخ کنند ده روز بگذارند آنگاه انزروت
و چوبه را بر روی آتش گداخته در زیر آن بدارند که دودش به
آنها رسد و شیر و شکر و روغن زیت باهم آمیخته بگلوی اسب
ریزند و قسمی از اقسام جوشش که گونه حوالی آن خورده
باشد و اصل جوشش بگود افتاده چون دانهای زیره چیزی در آن
ظاهر باشد علاجش آنست که از بیخ سماق و از بیخ زردلو از
هر یک ده درم آهک ناشکفته چهل درم مجموع را صلایه کرده در سرکه
تند سه چهار مرتبه بخیسانند چنانکه هر مرتبه بقدر دو انگشت سرکه بر
بالای دارو ها ایستاده باشد بعد از آن خشک کرده بار دیگر صلایه
کنند و برانجا بپاشند و اگر مغز دانه را صلایه کنند و برانجا
بپاشند نیز نافع است و هر اسبی که گر شود علامتش آنست که خود را
بسیار میخارد و موهایش میریزد و علاجش خون بگیرند و علف تازه بدهند
و نیز دوغ کشنیز بر موضع خارش بمالند آن مقدار که زخم شود و پس
سیاه دانه و نمک و اشنان را کوفته با روغن زیت بمالند علاج دیگر
زنگار

زنگار سوده با مغز سر گوسفند و هر یک ازین دو دارو را مالیده باشند و در ۱۰۴
وقت شستن با آب صابون بشویند و اگر این مرض کهنه شده باشد
هر دو را در آتش بسوزانند و خاکسترش را با آب آمیخته در وقت
تشنگی بخوردش دهند و بدن را با آب صابون بشویند و داروهای سابق را
استعمال کنند و اگر موی ساق اسب بریزد این نیز از اقسام نقاقت
بعد از آنکه مکرر با آب صابون شسته باشند مغز ساق الاغ و مغز ساق
گاو و روغن کوهان شتر و پیه خوک را باهم ممزوج کرده نیم گرم چند
روز بمالند و اگر این دواها یافت نشود روغن باچه نیز نافع است و اگر گرد
لب یا چشم اسب بر اعضا لکهای سفید بهم رسد چغندر را با برگ
اندرون در زیت بجوشانند چنانکه مضمحل شود پس صاف کرده بگلویش
ریزند و خوک را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده سر آن کوزه
را بگل بگیرند و به تنور گرم بگذارند تا بسوزد آنگاه خاکستر را با روغنی که از ریا
گردن بره چکیده باشد ممزوج کرده و مکرر بمالند و سیاه تخمه را کوفته با
روغن زیت بمالند آن نیز نافع است باب ششم در معالجه تتمه امراض
دست و پا اما لنگیدن اگر سببش آن باشد که از جای افتاده باشد در
اثنای رفتن دست و پا بسنگ برخورده یا در جویی آمده رگ از جای خود رفته

باید که از ساق های پس و کف دست بهمه جا بمالند تا معلوم شود که کجا درد
میکند پس آن موضع را اول بروغن نیم گرم که پوست و نارنج در آن کرده
گوسفند و سیر در آن پخته و جوشانیده باشند چرب کنند اگر
بآن زایل نشود زفت و موم گداخته با کرباس بر آن موضع بندند و چند
روز بگذارند و اگر باین هم برطرف نشود بانگشت سه داغ کنند و اگر ماده
بعصب چوالی خورده کال رسیده باشد و آن ورم کرده باشد و این
اگر از رنج و تعب بسیار حاصل میشود علاجش آنست که نمک را در آب
حل کرده چند روز بر جای بمالند بعد از آن نرشته چرم را با سریش خمیر کرده
بندند و روزی به بندند و بعد از آن بآب گرم که بجوش بشویند و اگر ورم نشود باقی
باشد اگر خشک را در سرکه خیسانیده چند روز دیگر به بندند و اگر باین
مرض زایل نشود در رگی که بطرف بیرون غوزک است نیشتر زنند [illegible]
از رگ بگذرد و پی را ضایع نکنند پس اسب را آهسته آهسته حرکت فرمایند
تا هر ماده که در آنجا جمع شده دفع شود بعد از آن چند عدد [illegible] سنگ را در
قطران در روغن بجوشانند و کرباس را آلوده سه روز بر آن موضع بندند
و هر روز بآب سرد بشویند و اگر ماده باین طریق دفع نشود آهن پاره را گرم
کرده باندرون زخم فرو برند که بسبب حرارت جذب رطوبت کند

و دران ایام بگذارند دست و پای [illegible] بکار و یا بر جای بمالد که باعث زیادتی
جراحت میشود علاج دیگر همان موضع را داغ باید کرد چنانکه بعصب
نرسد و پوست نیز کنده و طریق داغ کردن آن است که اول قدری قطران
بگذارند انقدر زمان که قطران در جوش باشد بعد از آن پیه [illegible]
در روغن با نمک آمیخته چند روزی بر روی داغ بندند و هر روز بآب سرد
بشویند جوال اگر از [illegible] این درد جهت [illegible] بشکل بجه قار میکنند
ترکان از جهت قار باغی میگویند و اگر این کوفت را در اول علاج
نکنند آن ماده روز بروز سخت تر میشود تا آنکه شبیه باستخوان
گردد و اسب را لنگ کند و علاجش آنست که آن ماده را از [illegible] عصب
در استخوان خورد کان بیرون آورند و آن شکاف را نمک پر کرده کرباسی
سخت بندند و هر اسبی که سینه در آتش را داغ کرده باشند از این
کوفت ایمن میباشد از جهت که راه ریختن ماده بسبب داغ بسته
شده و اگر دست و پای اسب از ایستادن بسیار ورم کرده باشد
از شستن بعضی از عفص خرد کان [illegible] را با سیر جوشانیده در آن
موضع بندند و اگر باعث لنگیدن اسب رگی عرق النسا باشد و آن
رگیست در اندرون ران که در اسبان لاغر ظاهر میباشد و چون فربه شود
آن رگ مخفی میگردد و موضعش چون شکافی میان دو گوشت کم [illegible]

باشند ببینا بد علامتش آنست که هرگاه دست بر آن بگذارند اسب
بیتاب میشود علاج دیگر در جای اینرا که محاذی آن رگ باشد بپهنای
بقدر دو انگشت بود داغ کنند و از میان آن دو موضع خون بگیرند
بقدر یک رطل انگاه با گرباسی محکم ببندند تا خون بایستد و اگر سم
اسب آب آورده باشد علامتش آنست که از درد بر زمین
نتواند گذاشت و چون دست بر آنجا گذارند گرمی محسوس شود و این
اکثر از ایستادن در جای نمناک حاصل میشود علاجش آنست که نعل
را باز کنند و سرکه تند بر ریزند و بتراشند تا وقتیکه چرک آید پس
سیر کوفته و سبوس آرد جو در روغن بجوشانند و با گرباسی نیم
چهار روز بر اصل سم ببندند و ریختن نفط بر آن کمال منفعت دارد

باب نهم در معالجات متفرقه اگر در بدن اسب شپش بهم رسد
شب بپائی را مغز سوده با روغن زیت آمیخته بمالند و در آفتاب
گرم بمالند بدارند آنقدر زمان که عرق کنند انگاه باب گرم بشویند و اگر
بعضی از تارهای موی دم کنده شود و چون بکنند تخمش سفید باشد
علاجش آن است که بعد از کندن صبر و نمک و زهره گاو را با روغن
زیت آمیخته بر موضعش بمالند و اگر سم اسب کوچک باشد و
خواهند بزرگ شود لعاب ریشه خطمی را جوشانیده بمالند و سیر

کوفته

کوفته را با پیه گداخته یکشبانه روز ببندند و یکهفته هر روز و هر شب قطران گرم بمالند
و بر روی سم سرگین خشک و اشنه حرکت نفرمایند و اگر ذکر اسب
از موضع خود بیرون آمده آویخته باشد با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن
گاو بمالند و اگر با وجود این بهتر نشود انگشت باندرون فرجش کرده ملاحظه
نمایند اگر دو گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ بوده باشد آنها را
ببرند و انگاه دست را چرب کرده باندرون کنند چنانچه بچه دان
برسد و هر گوشت فعی که در آنجا بوده باشد بیرون آورند و مگر آب
در آن موضع بریزند و از آن آب اندرون را بشویند تا وقتیکه هیچ گوشت
باقی نماند پس کیسه کوچکی را که بر گوشه آن ریسمانی دراز بسته باشند پر
از ابریشم کنند و باید که کیسه آن مقدار باشد که از [illegible]
بقدر لیموی باشد انگاه نیم مثقال تازه کافور و یک دانگ زعفران و هفت
دانه فلفل را صلایه کرده با پنج مثقال عسل و ده مثقال گلاب ممزوج کنند
و آن کیسه را در آن شربت بخیسانند چنانکه هر قدر ممکن باشد جذب
نماید پس در میان بچه دان بگذارند و سر ریسمان را در بیرون بر دم اسب
یا جای دیگر محکم ببندند که باندرون کشیده نشود و بعد از آنکه کیسه از شربت
تا صباح و از صبح تا شام در آنجا بوده باشد اسب نر را حاضر سازند
انگاه سر ریسمان را بدست گرفته آن کیسه را بقوت و سرعت بیرون

آورند و همان ساعت نره را بکشند که این باعث آن میشود که فرج
مادیان حرارت و خشکی بهم رسانند و نطفه رغبت جذب نماید و
صورت بندد و باید آن رشته بقدری محکم باشد که در کشیدن گسیخته
نشود و اگر اسب نر را شهوت غالب باشد و از آن سبب
سرکشی و حرکات و آوازهای ناخوش کند عدس و سداب سبز را
در آب جوش داده صاف نموده دو تولچه کافور اضافه نمایند و با
شکر بقوام آورند و با آب گرم حل کرده بحلقش ریزند و از جمله
ادویه که قطع شهوت باه میکنند شاهدانه و کشنیز و برگ بید و سرکه
و انار ترش و دشت بنه زیره و شونیز و خرفه هر یک را بطریقی که مناسب
باشد باید داد و اگر با همه از این نشود خصی کنند و بهترین طریق خصی
کردن آن است که بر زمین نرم خوابانند و دست و پایش محکم بندند و بیضه
را بدست گرفته پوست بیرونش را با تیغ شکافند و بیضه را بیرون
آورند و بعد از آن که هر دو را بیرون کشیده باشند آن موضع را به
نمک پر کنند و آهسته آهسته بی آنکه کسی سوار شود حرکت فرمایند
و بعد از دو ساعت که بسته باشند باز بهمان طریق حرکت دهند
روز دیگر که خون زخم ایستاده باشد مراهم علاج کنند و روز

از آن

از آب پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاده شود کمتر از عادت بدهند و
چون زخمش به شود سواری کوچک و سبک بر نشسته بآهستگی
برانند و بعضی گفته اند تا چهل روز سوار سنگین بر نشینند و تا چهار
ماه دوانده نشود بهترین اوقات ایام اعتدال هواست و اگر وقتی دیگر
ضرور شود از سرما و گرما پرهیز فرمایند و در این باب کمال احتیاط نمایند

در بیان مجملی که از اسبان یادداشت و ذکر تعویذات

قبل از این در مقدمه بتقریب تخصیص نژاد اسب و تفصیل آن مراتب
رقمزده کلک بیان شد و بسیاری که در این فن تألیفات نموده اند
در شرح نتاج نژاد اسب و شعب مختلفه آن کمیت خامه را بهر سو
دوانیده گوناگون سخنها نگاشته اند اما در ازمنه سابقه که
عالم هنوز پیرایه معموری نگرفته بود اگر بر سبیل ندرت در قبیله از
از قبایل عرب که اسبی یافت میشده هر طرف از اوصاف
نمایش و استانها می پرداخته اند و بسا که بی پروائی اهانت
در آن روایت گونه اختلاف بر چهره آن سخنها میکشیده
اند المنة لله تعالی و تقدس امروز از آن وارستگیها بدرجه
علیا رسیده و همتهای اوج بلند گرفته عقول و دانا مرام را بشناسایش

این قسم امور نیست و آن روز خیر از دستان حضرت سلیمان علیه السلام را
بکثرت میشنوده اند که بعد از قضیه فوت نادر یکصد راس بیه و امروز
در جمع اصطبل پادشاهی بعد از انکه عشرات الوف و مات
الوف بخرج رفته باشد هنوز بقایا از آن در اطراف عالم منتشر است
باری بنابر بیرون بسر شد که زر ایلچیان سرکار خواصه شریفه
که هر یک چون مرغ نامه بر نسبت نامه خود بسر اتا زر دارد اکثر
بر بال بر دوز و در محلی یکمنبد تحریر آید از جمله با دنبالها و غیره که محال
که محال مناسب از ممالک محروسه بضبط ایلچیان و سرکردگان امیر اخور
باشی صحرا مقرر است موافق نسخه عرض بونت از قرار نوشته
کتاب دفتر ارباب التحاویل بعد از وضع آنچه بانعام داده
شده بیست و نه هزار و هفتصد و کسر راس آنچه از ابتدای بکلی
انتهای امیر آخور باشی جلو و تصدیق سرکردگان
طایفه از عساکر جیان و غلامان و تفنگچیان و توپچیان و
آقاسیان و سالاداران و ارباب قلم و سایر عساکر
منصوره و ملازمان از منفردان و آقایان و اطبا و منجمان و شعرا و ندما
و ارباب طرب سپرده شده موافق تصدیق دفتر مذبور است و

یکهزار

یکهزار و هشتصد و نود و هشت راس و آنچه بالفعل که ایام ان منتسب و احمال
سفر و حرکتی گرد خاطرها میگردد و در اصطبل خاصه حاضر است از قرار نوشته
سرکار اصطبل بتاریخ شهر رجب المرجب سنه هزار و شصت و هفت
هجری مطابق سال یکصد و شصت و یک شاهی صفوی موافق تخاقوی ئیل
ترکی دو هزار و پانصد و پنجاه و هشت راس و آنچه بجهت چاپاریان
در کل طول و عرض ممالک محروسه ده بده منزل بمنزل مهیا و آماده میباشد
و قیمت و خرج انها را از تحویلدار و زر اعمال محال داده میشود چون نسخه
منفرزان بدفترخانه همایون نمیرسد هرچه در محلی باشد در تحت حساب
عاملی در فاز متعدده مشخص میشود زبان خامه از شماره آن عاجز است
و همچنین که بعد از عرض بهم رسیده تا حال که سال چهارم است و
که از اصل بیشتر شده باشد چون هنوز نسخه آن بدفتر نرسیده
هرچه در آن باب نوشته شود از جهت اساس آن بر تخمین است
خالی از زیاد و کم و مناسب خامه راست خامه نخواهد بود و همچنین آنچه
در سنوات دیگر سپرده ملازمان منصوره شده چون بیش از
حوصله وهم و خیال است قلم از تحریر بعجز و قصور اعتراف مینماید چون شرح

۱۱۴

بعضی از آن بجهت تبرک در آن مذکور شد مناسب آنست که آیات
و تعویذات و ادعیه حفظ منقوله از ارباب عصمت و طهارت
صلوات الله مذکور شود تا هم اینها از آفات عین الکمال محفوظ باشند
و هم این رساله شریفه مسعود الخاتمه و محمود العاقبه بانجام رسد لیکن
بعضی از آنها که بجهت حفظ مطلق وارد گشته و همه کس را در همه وقت
مناسبست در کتب مبسوطه ادعیه بتفصیل مذکور شده و آنچه درباره
خصوص اسب و سوار منقول است درین مقام مذکور میشود از آنجمله
شیخ جلیل القدر ابوالقاسم علی ابن طاوس علوی در کتاب امان الا
خطار نقل کرده که بجهت حفظ از جمیع بلیات این دعا را بنویسند و
برگردن اسب ببندند اینست



شنبه ۲۹ ماه ذوالقعده اینها را کشیدم ۱۲۹۶
mirza ou boolache





٢٨٤٧

